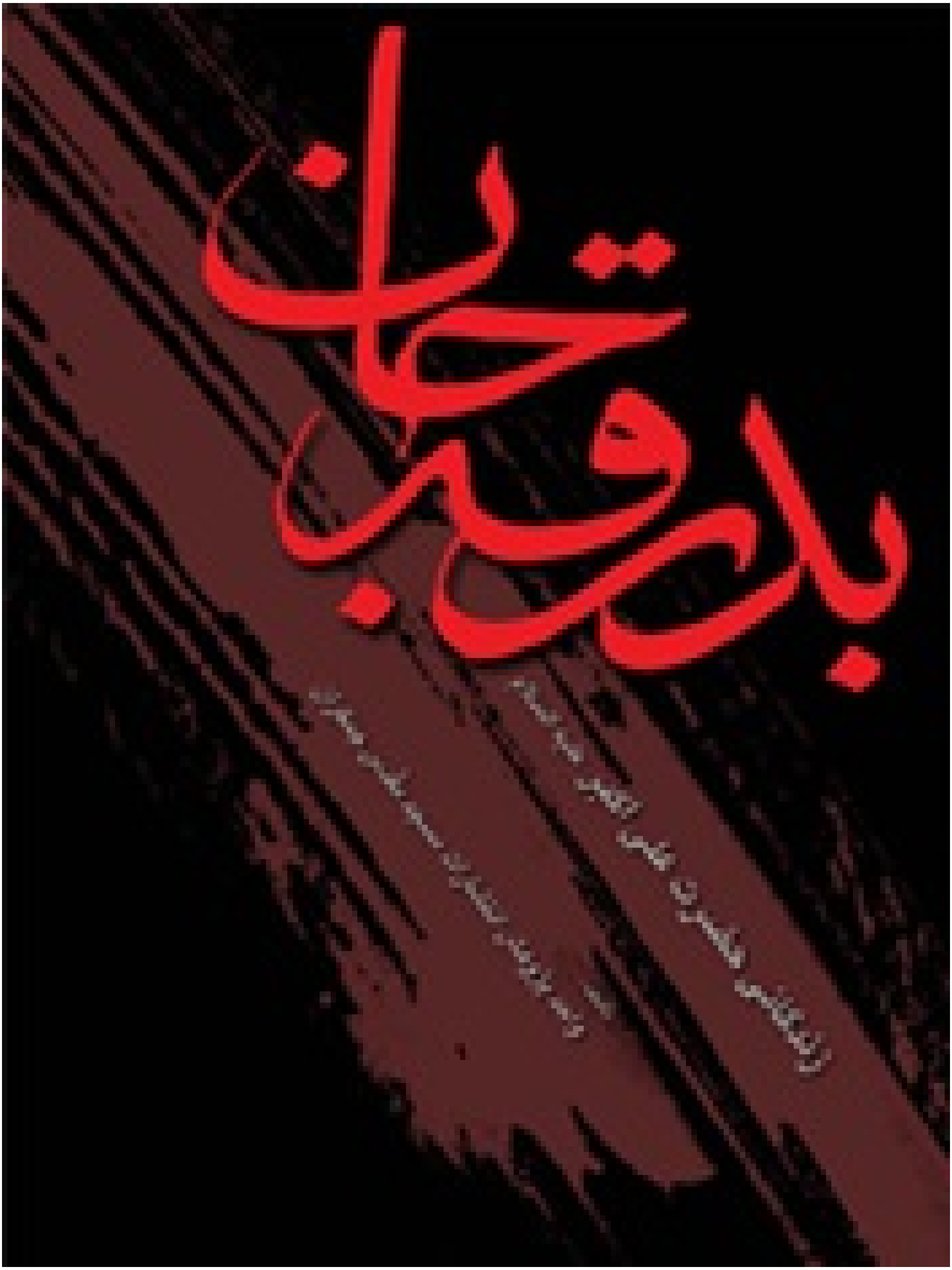


بسم الله الرحمن الرحیم

بدرقه جان علی اکبر علیه السلام

نویسنده:

واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بدرقه جان (علی اکبر علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : بدرقه جان: سیری در زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام/ واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدس جمکران. مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری : ۹۴ ص. شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۵۲-۷ وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون سپاری) یادداشت : عنوان روی جلد: بدرقه جان: زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان روی جلد : بدرقه جان: زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. عنوان دیگر : سیری در زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. موضوع : علی اکبر بن حسین ع ، ۳۷؟-۶۱ق شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) . واحد پژوهش رده بندی کنگره : BP۴۲/۴ /ع۸ ب۴ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۸ شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۱۰۸۹۴

مقدمه

... چشم ها شرجی می شود، وقتی صفحات تاریخ به کربلا می رسد؛ گوییا کربلا استوار ترین لحظه تاریخ است.

کربلا، بام زمین است و سبب اتصال به آسمان؛ کربلاییان در هنگامه ای تفتیده، سقایت تاریخ را برعهده گرفته اند. در ظاهر، واژه های زلال معنا شکسته، چاک چاک شده و به خون غلطان است؛ امّا همین جماعت زخمی زیرساخت قاموس بزرگ مهدوی را شکل داده اند. از این روست که کربلا ـ حقّ بزرگی بر انقلاب جهانی حضرت حجّت (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) دارد.

کربلا در ظاهر کویر سکوت است، با خیمه هایی نیم سوخته و مشک هایی شرحه شرحه؛ امّا در باطن زمزم است که اهل معنا از آن کام می گیرند.

یکی از قهرمانان کربلا، فرزند رشید امام حسین علیه السلام، حضرت علی اکبرعلیه السلام است. او که در خَلق و خُلق و منطق به رسول خداصلی الله علیه وآله می ماند. رازدار لحظه های خلوت پدر،

با نگاهی که مهر محمدی صلی الله علیه وآله را به یاد می آورد، و با قامتی به بلندای اندیشه علی علیه السلام.

در این اثر کوشیده شده، تا با این قهرمان دلیر آشنا شوید.

ولادت حضرت علی اکبر

حضرت علی اکبرعلیه السلام در یازدهم شعبان سال سی و سوم هجری، پیش از کشته شدن عثمان، چشم به جهان گشود.(۱)

این گفته شیخ جلیل القدر ابن ادریس حلّی که در بخش مزار کتاب السرائر آمده که؛ وی در زمان عثمان متولّد گردید، درست است؛ به این ترتیب، آن حضرت در روز عاشورا، حدوداً بیست و هفت ساله بوده است. دلیل آن، اتّفاق نظر مورّخان و نسب شناسان است؛ که ایشان از امام سجادعلیه السلام، که در کربلا بیست و سه سال داشته، بزرگ تر بوده است.

پس بقیه نظرها خالی از دلیل است؛ از جمله گفتار طریحی در کتاب «منتخب» است که: «علی اکبرعلیه السلام در کربلا هفده ساله بود»، یا گفته شیخ مفید در «ارشاد» و طبرسی در «اعلام الوری» که هجده ساله بوده است.

علّامه مجلسی در «جلاء العیون»، از محمّد بن ابی طالب نقل کرده است: «آن بزرگوار در حادثه کربلا هجده ساله بوده، در حالی که پنج سال از حضرت زین العابدین علیه السلام کوچک تر بود» و می فرماید: اصحّ همین است.

مرحوم شهید در «دروس» و کفعمی فرموده اند: بیست و پنج ساله و دو سال از حضرت زین العابدین علیه السلام بزرگ تر بوده است.

محتمل است که این قول اقوی باشد؛ اوّلاً ـ به جهت آن که جمهور محدّثین و مورّخین، علی شهید را علی اکبرعلیه السلام نوشته و حضرت زین العابدین علیه السلام را علی اصغر.

ثانیاً: در مقاتل ابی الفرج آمده است: حضرت زین العابدین علیه السلام در مجلس یزید

فرمود: «وكان لی أخ أكبر منّی سمّی علياً فقتلوه»؛ «برادری داشتم که از من بزرگ تر بود به نام علی، که او را کشتند».

ثالثاً: در سرائر ابن ادریس و در مقاتل، در احوالات حضرت علی اکبرعلیه السلام فرموده اند: علی بن الحسین علیهما السلام در زمان خلافت عثمان به دنیا آمد و از جدّش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده. شهید اوّل و کفعمی همین قول را اختیار فرموده اند.(۲)

مورّخین همگی آورده اند: در شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام با ابن سعد و پسرش حفص ملاقات کرد، امر فرمود: جز عباس و علی اکبرعلیه السلام، همه از او دور شوند.

و در روز عاشورا، چون خطابه خواند، گریه اهل حرم را شنید؛ به برادرش عباس و پسرش علی اکبرعلیه السلام فرمود: «آنان را ساکت کنید! به جانم سوگند! در آینده گریه بسیار خواهند داشت. و یا اینکه در روز هشتم محرم، وقتی اصحاب را امر فرمود: از فرات آب آورند، علی اکبرعلیه السلام را امیر آنان قرار داد.

این قرائن نشان می دهد: علی اکبرعلیه السلام نزد پدر بزرگوارش جایگاه بلندی داشته و در کربلاء بیش از این ها از عمر شریفش می گذشته، چنان که رجزش در میدان نبرد، این امر را نشان می دهد.

کنیه حضرت علی اکبرعلیه السلام

ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده: هنگام زیارت علی اکبرعلیه السلام، صورت بر قبر بگذار و سه بار بگو: «صلّی اللّٰه علیك یا أبالحسن». شاید این کنیه برای تفأل باشد، زیرا فرزندی به نام حسن داشته است.

روایت احمد بن ابونصر بزنطی گواه این مدعا است. بزنطی از حضرت رضاعلیه السلام پرسید: آیا می توان با زنی و امّ ولد پدر او ازدواج کرد؟

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. سپس

پرسید: گفته اند علی بن الحسین، امام سجادعلیه السلام با دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و با امّ ولد آن حضرت ازدواج نمود؟ امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. امام سجادعلیه السلام با دختر امام حسن علیه السلام ازدواج کرد، و امّ ولدی که گفتی، مربوط به علی بن الحسین علیهما السلام است که در کربلا ـ به شهادت رسید، و او را نیز به عقد خود درآورد. این حدیث سندی است که علی اکبرعلیه السلام کنیزی(۳) داشته که برای او فرزندی آورده است.(۴)

همچنین در زیارتی که ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، گوهری یگانه و حقیقتی تابناک به دست می آید که دست روزگار و خیانت کاران، آن را از بین برده و آن این است که: علی اکبرعلیه السلام دارای خانواده و فرزند بوده، شاید نسل آن بزرگوار استمرار نیافته است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «صلّى اللّه عليک وعلى عترتک وأهل بيتک وآبائک وأبنائک وأمّهاتک الأخيار الذين أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً»؛

«درود خدا بر تو و خانواده و اهلت، و پدران و مادران و فرزندانت، انسان های خوبی که خدای تعالی رجس و پلیدی را از ایشان دور کرد و پاکیزه شان گردانید».

عبارت «وعلى عترتک» دلالت بر خانواده دارد. عترت، به معنای خانواده و فرزندان است. پس اگر علی اکبرعلیه السلام خانواده نداشت، در کلام امام معصوم علیه السلام، که آشنای به فنّ بلاغت و اقتضای حال است، وارد نمی شد.

ابن قولویه این روایت را در «کامل الزیارات» با سندی صحیح و راویانی ثقه نقل کرده است، از جمله علی بن مهزیار اهوازی، که کاملاً مورد وثوق امام جوادعلیه السلام بوده است. دلیل این مطلب، فرمایش امام در نامه ای است که به

وی مرقوم فرمود: همانا تو را در خدمت و طاعت آزمودم، اگر بگویم مانند تو را ندیده ام، امید آن دارم که در گفتار راست گو باشم.

یکی دیگر از راویان ثقه، ابن ابی عمیر است، مرد بزرگواری که هارون الرشید به جرم تشیع دستور داد سندی بن شاهک صد و بیست تازیانه به او زد، سپس وی را زندان کرد و تا صد و بیست دینار نداد، آزاد نشد.

لقب حضرت علی اکبرعلیه السلام

این علی به (اکبر) ملقب شد؛ زیرا از امام زین العابدین علیه السلام بزرگ تر بود. امام سجادعلیه السلام این مطلب را در پاسخ زیاد ملعون که پرسید: مگر خداوند علی را در کربلاـ نکشت؟ فرمود: من برادری بزرگ تر، به نام علی داشتم که شما او را کشتید.

ابن جریر طبری می گوید: حمید بن مسلم گفت: علی بن الحسین اصغر را دیدم، در حالی که بیمار بود.(۵) و علی اکبرعلیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام بود و از او نسلی نماند، که مادرش امّ ولد بود.(۶)

علی اکبرعلیه السلام با پدرش کنار نهر فرات در کربلا به شهادت رسید، و فرزندی نداشت، علی اصغرعلیه السلام نیز در کربلا همراه پدرش بود، وی بیست و سه سال داشت و بیمار بود.(۷)

قرمانی می گوید: شمر ملعون برای کشتن علی اصغرعلیه السلام که بیمار بود، تلاش کرد.(۸)

دمیری در «حیاه الحیوان» در ماده (بغل) گفته است: علی اصغر به زین العابدین علیه السلام ملقب بود. برادر بزرگ تری داشت به نام علی اکبر، که در کربلا با پدرش شهید گردید.

سبط ابن الجوزی گفته است: علی اکبرعلیه السلام با پدرش شهید شد و علی اصغر که زین العابدین علیه السلام است، نسل پدر از او ادامه یافت.(۹)

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب

«مجالس» از امام صادق علیه السلام آورده است: امام حسین علیه السلام با فرزندانش علی اکبر و علی اصغر به کربلا آمد.(۱۰)

شبلنجی در نور الابصار گفته است: از فرزنـدان حسـین علیه السـلام، علی اکبرعلیه السـلام است که با پـدرش شـهید گردید، و دیگری علی اصغر زین العابدین علیه السلام است.(۱۱)

فخرالدین طریحی در «منتخب»، از حضرت سجادعلیه السلام به علی اصغر و شهید را به علی اکبر نام برده است.(۱۲)

اینها مورخانی هسـتند که از حضـرت سجادعلیه السلام به علی اصغر یاد کرده و تصریح به کوچک تر بودن ایشان از علی اکبر نموده اند.

مادر حضرت علی اکبرعلیه السلام

شیخ مفیدرحمه الله در «ارشاد»(۱۳) و برخی مؤرخین از قبیل: ابن اثیر در «کامل»، یعقوبی در تاریخ خود، طبری در تاریخ خود، فخر رازی در کتاب «الشـجره المبارکه»، شـیخ طوسـی در رجال خود، مرحوم سـپهر در «ناسـخ التواریـخ»؛ مادر آن بزرگوار را، لیلی دختر ابوعروه ثقفی می داننـد؛ ولی سـبط ابن جوزی در کتـاب خود به نـام «تـذکره الخواص»(۱۴) و خوارزمی در کتـاب مقتل خود، اسم مادر علی اکبرعلیه السلام را آمنه می دانند.

ابن شـهرآشوب مازندرانی در کتاب «مناقب»، نام مادر علی اکبر را «برّه» می داند. و در مقتل ابی اسـحاق اسفراینی، نام مادر او «شهربانو» آمده است.

* * *

پدر لیلی، ابومرّه پسر عروه مسعود ثقفی است، که در نسب او، شخصیتی مثل عروه وجود دارد که در کتاب «الاصابه» ابن حجر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده: مثل عروه مثال صاحب یاسین است که قوم خود را به سوی خدا خواند؛ ولی او را کشتند.

در مـاجرای حـدیبیه، قریش عروه را، به خاطر شـرافت در میان قومش، برای بسـتن قرارداد صـلح، نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله فرستاد. او

کافر بود و در سال نهم هجرت مسلمان شد و به قبیله اش بازگشت، بر بام خانه اش رفت و قومش رابه اسلام فراخواند؛ امّا آنان به سوی او همچون باران تیر پرتاب نمودند، تیری به او اصابت کرد و در خون خود غلتید.(۱۵)

چون از او پرسیدند: کشته شدنت را چه می بینی؟ گفت: کرامتی بود که خداوند به من عنایت فرمود و شهادتی بود که خدای تعالی نصیبم ساخت. یک درخواست دارم، مرا در کنار شهیدانی که در رکاب رسول خداصلی الله علیه وآله کشته شده اند، دفن کنید. چون درگذشت، به خواسته اش عمل کردند.

خانواده لیلی، از بزرگان و اشراف مکّه بود؛ زیرا عروه جدّ یکی از آن دو بزرگی است که قریش درباره آن دو گفت: «وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هـذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَینِ عَظِیم»؛(۱۶) «و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»، که مقصود از «قریتین» در این آیه شریفه، مکّه و طائف است و منظور قریش از «دو مرد بزرگ»؛ یکی عروه و دیگری ولید بن مغیره مخزومی مشهور به وحید بوده است.

عروه به هنگام قبول اسلام ده زن داشت، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به او فرمود: اسلام بیش از چهار زن را جایز نمی داند، وی چهار تن را برگزید که یکی از آنان زینب دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بوده. به خاطر این نسبت خویشاوندی، دشمن در روز عاشورا، به علی اکبرعلیه السلام گفت: تو با یزید نسبت خویشاوندی داری.

مقصودشان از این سخن، کشاندن او به لشکر یزید بود؛ ولی روح پاک او از این کار امتناع ورزید و

شرافت دائمی و حیات ابدی را ترجیح داد و گفت: رعایت خویشاوندی با رسول خداصلی الله علیه وآله سزاوارتر است از رعایت خویشاوندی با فرزندان آن زن جگرخوار.(۱۷) و از همین جهت است که معاویه، حضرت علی اکبرعلیه السلام را می ستاید و می گوید: در او سخاوت بنی امیه وجود دارد.(۱۸)

دیدگاه مؤرخین پیرامون حضور لیلی در کربلا

یکی از مواردی که میان ارباب تواریخ مورد بحث و گفت و گو بوده، حضور لیلی (مادر علی اکبرعلیه السلام) در کربلا است.

یک سری موضوعات تاریخی وجود دارد که نفی و اثبات آن، ضرری به مقصود و هدف اصلی وارد نمی سازد و بالعکس، یک سری موضوعاتی در تاریخ مطرح است که اثبات وجود و عدم آن، تأثیر فراوانی در ارائه هدف دارد. هرچند اثبات حضور لیلی مادر حضرت علی اکبرعلیه السلام، به طور مستقیم اثر زیادی در ارائه هدف عالی حماسه عاشورا ندارد؛ ولی بحث پیرامون حضور آن مخدّره در کربلا تأثیر زیادی در ارائه واقعیت، که زمینه اصلی هدف حماسه سازان کربلاست، داشته و از تحریفات و دروغ های دروغ پردازان جلوگیری می کند.

سال وفات، مقدار عمر و حضور این بانوی بزرگوار در کربلا- برای ما روشن نگردیده؛ امّا علّامه دربندی در کتاب «اسرار الشهاده» به نقل از بعضی کتب که نویسندگانش مشخص نیست، معتقد به حضور او در کربلا شده، تا جایی که یک سری مرثیه ها را هنگام رفتن علی اکبرعلیه السلام به میدان، به آن مخدّره نسبت داده اند و حتّی بعضی از شعرا هم حضور آن بانو را در کربلا به شعر درآورده اند، امّا تاریخ نویسان در این باره سخنی نگفته اند، چه بسا پیش از واقعه عاشورا بدرود حیات گفته است.

حاج شیخ عباس قمی در کتاب «نفس

المهموم» گوید: من سندی که دالّ بر آمدن لیلی به کربلا باشد، نیافتم. به اظهار نظر این محدّث محقق می توان استناد کرد و برای فرد محقّق این نظر کافی است.(۱۹)

و از عبارت زیارت ناحیه مقدّسه: «وجعلنا اللَّه من ملاقیک ومرافقیک ومرافقی جدّک وأبیک وعمّک وأخیک وأمّک المظلومه» معلوم می شود که آن مخدّره حیات داشته یا در کربلا حاضر بوده است.

بعضی از بزرگان فرموده اند: اگر مکرّمه لیلی در کربلا حاضر می بود، از ترس مؤاخذه یزید، جرأت نمی کردند به این قسم، اهل بیت علیهم السلام را اسیر نمایند؛ زیرا والده مخدّره لیلی، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب، خواهر معاویه باشد. پس مخدره لیلی از پدر منسوب به بنی ثقیف بود و از مادر به بنی امیه.

روی همین جهت، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل آورده که معاویه گفت: چه کسی سزاوارترین مردم به خلافت است؟ گفتند: تو، گفت: نه، لایق ترین فرد به امر خلافت، علی بن الحسین علیهما السلام است؛ چون جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله است و در او شجاعت بنی امیه است و او از بنی ثقیف است. پس مخدّره لیلی علیها السلام عمّه زاده یزید بود و اگر در کربلا می بود، هرگز جرأت نمی کردند به این قسم ظلم کنند.(۲۰)

حارث بن خالد مخزومی درباره شخصیت لیلی علیها السلام چنین سروده:

خورشید بر گرد ما به طواف آید. چه کسی دیده خورشید در شب به طواف آید؟ پدر و مادرش (لیلی باوفاترین مردم قریش نسبت به پیمان هستند، و عموهایش را اگر بپرسی، از قبیله ثقیف هستند.(۲۱)

ویژگی های حضرت علی اکبرعلیه السلام

از زیارت ناحیه مقدسه معلوم می شود که حضرت علی اکبرعلیه السلام، اولین شهید از اهل بیت اطهارعلیهم السلام بود، که می فرماید: «السلام علی أوّل

قتیل، من نسل خیر سلیل، من سلاله ابراهیم الخلیل»، «درود خدا بر اوّلین کشته شده کربلا ـ (از بنی هاشم)، از نسل بهترین زادگان، از دودمان ابراهیم خلیل اللَّه»، که این مورد تأیید تعدادی بزرگان، از قبیل شیخ مفید و سید بن طاوس است.(۲۲)

شباهت حضرت علی اکبرعلیه السلام به رسول خداصلی الله علیه وآله

مؤرخان در میان خانواده پیامبرصلی الله علیه وآله، از کسی که در تمام صفات شبیه او باشد، به جز علی اکبر نام نبرده اند.

سرودی از جابر انصاری نقل نموده: حضرت فاطمه زهراعلیها السلام در راه رفتن شبیه پدر بزرگوارش بود؛ یک بار به راست و یک بار به چپ می گرایید.

در روایت شیخ صدوق رحمه الله آمده است: امام حسن مجتبی علیه السلام در هیبت و سیادت و امام حسین علیه السلام در بخشش و شجاعت شبیه جدّ خود بودند.

حاکم نیشابوری از امیر مؤمنان علیه السلام آورده است: رسول خداصلی الله علیه وآله به جعفر طیار فرمود: تو در اخلاق و خلقت شبیه من هستی.

دانشمند بزرگوار فخرالدین طریحی در کتاب «المنتخب» گفته است: امام حسین علیه السلام درباره کودک شیرخوار فرمود: خدایا تو گواه هستی بر این گروه، که شبیه ترین مردم به پیامبرت محمّدصلی الله علیه وآله را کشتند.

این نمونه ها نشان می دهد کسی از خاندان رسالت از هر جهت شبیه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نبوده است.

سخن امام حسین علیه السلام درباره فرزندش علی اکبرعلیه السلام به هنگام عزیمت به میدان نبرد این است: خدایا گواه باش شبیه ترین مردم به رسولت در خلقت و اخلاق و سخن گفتن به سوی اینان رفت. هرگاه مشتاق پیامبرت می شدیم، به او نگاه می کردیم. گویای این حقیقت است که علی اکبرعلیه السلام آیینه جمال نبوی و نمونه کمالات آن جناب و در سخن گفتن،

نمونه کامل حضرتش بود.(۲۳)

فضایل حضرت علی اکبرعلیه السلام

از ابتدای جوانی، آثار عظمت و جلالت و انوار فضایل از سیمای مبارکش می درخشید، بخشش نبوی از وجودش فراوان می ریخت، در مجد و شرافت و بزرگواری، رسول کریم صلی الله علیه وآله را به یاد می آورد. به تمام خصال خیر پیچیده شده بود و بر قلّه مناقب ایستاده بود. زبان از وصفش ناتوان و دشمن چاره ای جز خضوع در برابر فضایل فراوان و بی مانندش ندارد.

گواه ما، اعتراف دشمن مکّار و سرسخت اهل بیت علیهم السلام - یعنی معاویه - است. روزی از سردمداران و دولت مردان حاضر در جلسه پرسید: سزاوارترین مردم برای این امر (خلافت) کیست؟ گفتند: تو هستی. معاویه گفت: نه، سزاوارترین مردم برای حکومت، علی بن الحسین علیهما السلام است که جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله است و شجاعت بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و بزرگ منشی ثقیف را داراست.

ما تردید نداریم که حضرت علی اکبرعلیه السلام جامع تمام فضایل و بالاتر از همه، دارای مقام عصمت و به دور از اخلاق ناروا بود، به شهادت پدرش، که از باطن افراد آگاه است، او جامع صفات خصال محمّدی صلی الله علیه وآله و آیینه تمام نمای آن حضرت است، همان گونه که در زیارت اول رجب و زیارتی که ابوحمزه از امام صادق علیه السلام روایت نموده، آمده است.

اقرار معاویه دلیل آن است که حضرت علی اکبرعلیه السلام درآن هنگام بین مردم شام و سایر شهرها به داشتن محاسن اخلاق و قداست الهیه کاملاً معروف بوده، در غیر این صورت دلیلی ندارد معاویه به صلاحیت فردی برای خلافت در حضور مسؤولان کشور اعتراف کند که از جهت تدبیر، درایت و صفات حمیده و توان

مدیریت برای مردم ناشناخته است.

معاویه می دانست که تمامی فضایل علی اکبرعلیه السـلام از اجداد مطهرش می باشد؛ امّا خود را به غفلت زد و به خاطر غرض های پنهانی اش، دیگران را هم در آن فضایل دخالت داد، که موارد زیر از آن جمله است:

۱ - می خواست خلافت را از امام حسین علیه السلام که از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین علیه السلام، که نصّ بر امامت بود، بگردانـد و شـخص دیگری را در برابر امام حسـین علیه السـلام، که مرجع امّت در مسایل علمی و گرفتاری ها و حلّ و فصل مشکلات بود، عَلَم کند.

۲ - می خـواست ارزش شـرایط خلافـت را، که در سه امر علم، عصـمت و نصّ منحصـر بود، تغییر دهـد؛ زیرا او هیـچ یـک را نداشت؛ (بلکه از جانب اهل بیت مورد لعن واقع شده بود).

۳ - می خواست فضـیلتی را برای قوم خود اثبـات کنـد، تـا هم طراز قبـایلی چون بنی هـاشم و ثقیف گردد؛ امّـا موفّق نگردیـد. همگان می دانستند خاندان امیه از زمان جدّشان - عبد شمس - هیچ فضیلت و احترامی نداشتند.

عبـد شـمس فقیر بود و برادرش هـاشم کفالت او را عهـده دار گردیـد. امیه نیز ده سال برده عبـد المطلب بود؛ زیرا شـرط بسـته بودنـد که اسب هر کس در مسابقه برنـده شود، صـد شتر، ده بنـده، ده کنیز و یک سال بندگی دیگری را نموده و موی جلوی سرش را بتراشـد. پس هنگامی که اسب عبد المطلب برنده شد، او پاداش های مسابقه را گرفت و در میان قریش تقسـیم کرد و خواست موی جلو سر امیه را بتراشد؛ ولی عوض آن ده سال بندگی عبد المطلب را پذیرفت و در این مدّت، امیه از

بردگان وی محسوب می گردید.

و امّا درباره حرب جدّ معاویه؛ عبد المطلب وی را برای پسرش زبیر اجیر گرفت و ظرف هاشم را که در آن طعام می داد، رهن او داد. ابوسفیان نیز بسیار حریص و بخیل بود، به طوری که مخارج زنش - هند - را نمی داد و او برای زندگی خود و فرزندانش، به ناچار از مال او دزدی می کرد. این است وضعیت دودمان بنی امیه! چگونه با هاشم قابل مقایسه است؟!

هاشم آن بزرگواری که سقایت زائران کعبه را عهده دار بود و خوان طعامش هیچ گاه در آسایش و سختی ها و قحطی برچیده نمی شد. عبد المطلب نیز، به «شیبه الحمد» شهرت یافته بود؛ زیرا فراوان مورد مدح و ستایش مردم قرار می گرفت. او پناه قریش در سختی ها و فریادرس آنان بود. او شریف، سید و بزرگ آنان بود و در اوج کمالات قرار داشت. او از حکیمان و بردباران بود.

سنّت هایی را مقرر نمود که اسلام نیز آنها را تأیید کرد: زنان پدر را بر پسر حرام نمود؛ گنجی یافت و خمس آن را صدقه داد؛ مقدار دیه را صد شتر اعلام نمود؛ طواف خانه خدا را هفت دور قرار داد؛ و احکامی دیگر چون؛ بریدن دست دزد، تحریم خمر، اجرای حدّ زنا، جلوگیری از عریان طواف نمودن، تحریم خوردن حیوانی که قربانی بت شده، و نیز تحریم تقسیم شتران به وسیله تیر (نوعی قمار در زمان جاهلیت).

به سبب جود و بخشش فراوانش، او را «فیاض» می گفتند؛ تا آنجا که از سفره او هر پیاده و غریبی می خورد، آن گاه مانده سفره را به کوه ابوقیس می بردند تا پرندگان و سایر حیوانات بخورند. به خاطر جلال و مجدش، از

خانه وی تا کعبه را برایش فرش می کردند؛ برای هیچ کس از افراد قریش چنین تشریفاتی برگزار نمی شد؛ در جایگاه عظمت او، کسی همنشین او نمی گردید؛ جز نوه او، پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله.

عبد المطلب از اوصیا بود و کتاب آسمانی پیامبران را می خواند؛ پیوسته در جلسات قریش، وعده به ظهور پیامبری از صلب خود را می داد و فرزندان و قوم خود را سفارش می کرد که به او ایمان آورند و از او پیروی کنند.

ابوطالب سید بطحا، رئیس و پناه قریش، که بعد از پدر وارث ابهّت و مجد و عظمت او گردید، محبوب مکّه و فرمانش مطاع بود.

شگفت اینکه در شب میلاد فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که قریش برای تضرّع نزد بت ها به کوه ابوقیس رفتند تا مشکل حلّ شود، کوه به خود لرزید و بت ها فرو ریخت. پس تحیر آنان بیشتر گردید و برای رفع درماندگی، نزد ابوطالب رفتند؛ زیرا او مانند پدرش عبد المطلب پناه بی پناهان بود، و از او خواستند چاره کار کند، او دست ها را به سمت آسمان بالا برده و با تضرّع به درگاه خدای سبحان عرض کرد: «الهی! أسئلك بالمحمّدیه المحموده والعلویه العالیه والفاطمیه البیضاء، أن تفضلّت علی تهامه بالرأفه والرحمه»؛ «ای خدای من! به حقّ محمّد محمود و علی عالی و فاطمه درخشنده، رأفت و رحمت خود را بر اهل مکّه تفضّل فرما».

به برکت این اسمای طیبه کریمه، بلا و پریشانی از آنان رفع گردید و قریش مقام این اسما را پیش از ظهور و آشکار شدن صاحبانشان شناخت. اعراب این نام های مبارک را می نوشتند و در مشکلات و سختی ها، به وسیله آن دعا می نمودند

و خدای تعالی نیز سختی را از آنان برمی داشت؛ در حالی که حقیقت آن اسمای مبارک را نمی شناختند.

امّا درباره اشرف مخلوقات و علّت غایی خلقت، که متکوّن از نور قدس خداوند است، پیامبر عظیم اسلام، حضرت محمّدصلی الله علیه وآله زبان از بیان وصف ایشان گنگ و لال است.

آری علی اکبرعلیه السلام شاخه ای از این شجره طیبه است، که اصلش ثابت و شاخ و برگش به آسمان سرکشیده، او وارث این فضایل و محامد است، او جمال نبوی و هیبت خلافت الهیه را داراست.

حضرت علی اکبرعلیه السلام در شب عاشورا

شب عاشورا چه شبی است؟ شب غم بار و دردناك، یا شب جولانگاه عشق؟! شب خداحافظی با دنیا، یا شب راز و نیاز با پروردگار؟! شب قرائت قرآن، یا شب همراهی با قرآن ناطق؟! شب ماندن در چنگال سی هزار دشمن، یا شب ماندن میان پاکان روزگار؟! شب گریه است، یا شب حنا بستن و شوخی و خوشحالی؟!

شبی که انتظار شهادت و دیدار معبود را دربر دارد، شب آخر زندگی است، شب پیمان بستن با آرمان های حسین علیه السلام، شب وداع با یاران، شب دیدن اطفال نالان، شبی که فصول تاریخ اسلام را به خود جلب نموده، شبی که رعب و وحشت در او نیست، شب سبقت در کمال و ادب، شب فداکاری و شجاعت، شب دیدن بهشت.(۲۴)

از این روست که اصحاب و بنی هاشم با یکدیگر وداع می کنند، در آن شب بنی هاشم یکدیگر را سفارش می نمودند که نگذارند اصحاب بر آنان سبقت بجویند و اصحاب نیز یکدیگر را سفارش می کردند که نگذارند بنی هاشم بر ما سبقت گیرند.

یکی از افرادی که حاضر نبود دیگران بر او سبقت جویند، حضرت علی اکبرعلیه السلام است و از

همین جاست که اکثر مورّخین می نویسند: اوّل کشته بنی هاشم در کربلا، حضرت علی اکبرعلیه السلام است.(۲۵) و این اوّل بودن، نه تنها ادب آن سرور را می رساند؛ بلکه اوج کمال و ایمان او را بیان می کند.

حضرت علی اکبرعلیه السلام ناری القُری

هنگامی که تمام خوبی ها و نیکی ها در یک شخص جمع شد و شخصیت واقعی او به مرحله ظاهر رسید، به مقتضای آن، دو صفت در او جمع می شود، یکی نیروی جاذبه و دیگری نیروی دافعه؛ این دو صفت همواره در اولیای الهی و مردان پاک وجود دارد، چنانچه می بینیم امیر المؤمنین علی علیه السلام هم جاذبه و هم دافعه دارد. در میدان مبارزه با کفّار، چنان شجاعت از خود نشان می داد که ملکوتیان زبان به ستایش او می گشودند و در عرصه کمک و یاری رساندن به رسول خداصلی الله علیه وآله، گوی سبقت را از دیگران می گرفت.

جاذبه داشتن، صفت بسیار خوبی است

وجود والای حضرت علی اکبرعلیه السلام دارای نیروی جاذبه و دافعه بود و به جدّ بزرگوار خود، امیرالمؤمنین علیه السلام و به پدر عزیزش امام حسین علیه السلام اقتدا نموده؛ لذا با اندک تأمّلی، می توان این دو صفت را در حرکات و سخنان و رجزهای آن بزرگوار در روز عاشورا مشاهده نمود.

یکی از نمونه های جاذبه داشتن، نسبت به دیگران مهربانی نمودن، کمک کردن و دست گیری کردن است، به حدّی که شعله وجودش فروزان گردد و دیگران به واسطه او هدایت جویند.

از اولاد ائمّه چند نفر را کریم و سخی دانسته اند و در حقّ هیچ یک از آنها صفت «ناری القری، شعله فروزان» را ذکر نکرده اند، مگر در حقّ حضرت علی اکبرعلیه السلام.

توضیحی پیرامون صفت ناری القُری

در نامه دانشوران ناصری آورده شده: در میان عرب رسم است که در شب های تاریک آتش می افروزند تا عابرین و واردین به وسیله آتش راهی پیدا کرده و به آسانی به مقصد برسند و بر ایشان میهمان بشوند. آن آتش را ناری القری گویند. و اگر احیاناً فصل زمستان باشد و باد تندی بوزد که نتوان آتش افروخت، سگ های قبیله را در اطراف چادرها متفرق می سازند تا آنها متوحش شده و بانگ بزنند و از این طریق، گم شدگان صحرا راهی بیابند و بر ایشان مهمان بشوند.(۲۶)

این صفت همواره منسوب به شبه پیامبرصلی الله علیه وآله، یعنی علی اکبرعلیه السلام است؛ چه اینکه آن بزرگوار، چراغ هدایت به سوی امام است. علاوه بر کریم و سخی و مهمان نواز بودن آن سرور، هرکس با وجود مقدّس سید الشهداءعلیه السلام کاری داشت، به ایشان مراجعه می کرد.

آری آن شبه پیامبر، شعله فروزان اهل بیت است، لذا مشتاقان و محبان

حضـرت سـید الشـهداءعلیه السـلام بایـد بداننـد این چراغ خاموش نشدنی است، انوار و اعماق وجودِ انسانی را روشن ساخته و محبت و دوستی آن شبه رسول، دری است که بسته نمی شود و از راه آن، می توان به وصال معشوق رسید.

بلاغت و فصاحت حضـرت علی اکبرعلیه السلام علم و هنر دو عنصر به هم آمیخته است و آشکار شدن هر یک، ظهور دیگری را دربر دارد؛ هرچنـد میان دانشـمندان در این رابطه نظراتی وجود دارد و عـدّه ای بر این عقیده اند که علم و هنر، دو عنصـر از هم جـدا هسـتند و برای به دست آوردن آن، به تلاش و کوشـش احتیاج است و رفتن به کلاس درس و پـذیرش اسـتاد حتمی. عـدّه ای دیگر بر این باورنـد که علم و هنر از هم جـدا نیسـتند؛ چه اینکه هرکه علمی را دارا باشـد، به همان انـدازه هنرمند هم هست و هر هنرمنـدی برای به دست آوردن هنرش، می بـایست علم و دانش بیـاموزد؛ هرچنـد که شایـد در مصـداق خـارجی، فردی پیدا شود که این دو عنصر در او جمع شده باشد، و این بدین معنا نیست که علم و هنر یکی باشد.

مسـلّماً کسـی که دارای فصـاحت و بلاـغت بوده و می توانـد افکـار خود را به دیگران به صورت روان و بـا بیانی شـیوا و ساده انتقال دهد، یک هنرمند واقعی است و شنوندگان چنین گوینده ای که با بلاغت تمام، افکار خود را بیان می کند، زمانی سخن گوینـده را می پذیرنـد که گوینده همراه با بینش و دانش سـخن بگوید، لذا در این جهان، یکّه تازان عرصه فصاحت و بلاغت وجود مقدّس خاتم الانبیا و علی بن ابی طالب و حسنین و

نه فرزند بزرگوارش علیهم السلام می باشند.

حضرت علی اکبرعلیه السلام وارث این هنر است و همه مفاخر حضرات رسول و علی و حسنین و سایر ائمه علیهم السلام را در خود جمع نموده؛ لـذا در روز عاشورا، این حقیقت را با بیان افکار بلند خود، در غالب رجزهای کوتاه و پرمعنا آشـکار ساخت. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه نوشته: آن مردم با امام حسین علیه السلام کاری کردند که هیچ ملّتی با اشرار مردم چنان نکردنـد و از کشـتن و بـه کـار بردن شمشـیر و نیزه و سـنگ و پایمـال کردن بـدن هـا بـا سُـم اسـبان و غـارت گری و ... دریغ نورزیدند.(۲۷)

حضرت علی اکبرعلیه السلام استعداد بلاغت و فصاحت را به وسیله فراگیری علم و دانش در دانشگاه حسینی بارور ساخت. او در دامن ولایت رشد و نمو کرده و جوانی آراسـته به زیور کمالات انسانی و مبلّغی دارای سعه صدر، کرم و سـخاوت، حلم و بردبـاری، تواضع و فروتنی و همیشه ساکت و آرام و کم صـحبت بود. در روز عاشورا پیوسـته خود را به حسب و نسب عالی و خاندان نبوّت و ولایت معرّفی می کرد، بدون اینکه تکبری نماید.

حضـرت علی اکبرعلیه السـلام سـخن تازه ای به آنها نمی گفت جدّش امیر المؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل در پاسخ به معترضـان می فرمود: «اعرف الحقّ تعرف أهله واعرف الباطـل تعرف أهله»؛ «حقّ میزان و معیار است؛ آن را بشـناس، اهل آن را خواهی شـناخت. باطل را نیز بشـناس، اهل آن را خواهی شـناخت». ای لشـکریان اگر حقّ را نمی شناسـید، پس بدانیـد ما بر حقّیم و اگر واقعیت را می دانید، پس چرا کینه علی علیه السلام را در دل دارید؟(۲۸)

آری آنها تربیت شدگان کسانی

هستند که حتّی حاضر نیستند نام علی علیه السلام را در کتاب هایشان به زبان آرند. به عنوان مثال: وقتی یکی از نویسندگان، روایت آوردن پیامبرصلی الله علیه وآله را به مسجد در روزهای بیماری نقل می کند، حاضر نیست اسم علی علیه السلام را به عنوان یکی از دو نفری که پیامبرصلی الله علیه وآله را به مسجد آوردند، به زبان بیاورد. می گوید: «فضل یا فثم بن عباس و رجل آخر» آن وقت راوی می گوید: آن دیگری علی علیه السلام بوده است.(۲۹)

حضرت علی اکبرعلیه السلام در این رجزخوانی می گوید: شما ای مردم! چه رابطه ای با پیامبرصلی الله علیه وآله دارید؟ ما بیشتر و سزاوارتر به پیامبرصلی الله علیه وآله هستیم. من برمبنای عقیده با شما می جنگم. به خدا قسم! پسر زنازاده بر ما حکومت نخواهد کرد، با شمشیر شما را می زنم و از پدر خویش دفاع می کنم؛ امّا چه شمشیری و چه مبارزه ای؟! شمشیر یک جوان هاشمی علوی قرشی.

ای عاشق راستین! ببین علی اکبرعلیه السلام در آن لحظات آخر زندگانی، چگونه از هدف پاک و عقیده خود، که همان راه حسین بن علی علیهما السلام است، دفاع می کند و از دشمن هیچ باکی ندارد و می گوید: «به خدا نمی گذارم لحظه ای آن ناپاکان بر ما حکومت کنند».

این سخن، همان سخنی است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود و این همان سخن و مصلحتی است که به خاطر آن، حضرت علی علیه السلام سکوت نمود و در برابر چشمانش فاطمه زهراعلیها السلام را سیلی زدند و در به پهلویش نواختند و فرزندش محسن را سقط نمودند، باز هم هیچ نگفت.

سخن آن آقازاده، همان سخنی است که به خاطر آن، امام حسن علیه السلام صلح نمود،

به جهت حفظ اسلام ناب محمّدی و گروه شیعه، کوفه را ترک کرده و به مدینه رفت.

این رجز بسیار پرمعنا است، چقدر فصیح است که با انشای چند بیت، تمام صفحات تاریخ اسلام، از سقیفه تا نینوا جلو چشم بیننده و شنونده ورق می زند. او با بیان این رجز می خواهد بر تمام بدعت ها و کج روی هایی که در چند سال گذشته به وجود آمده، خطّ بطلان بکشد.

علی اکبرعلیه السلام با قدرتی تمام و همراه با معنویت، شمشیر می زند و همگان را متوجّه می سازد که این نبرد و حماسه یک رزم ساده نیست؛ بلکه یک جوان هاشمی علوی با عقیده راسخ شمشیر می زند و باکی از شهادت ندارد، همان گونه که اصحاب علی علیه السلام در صفّین باکی از کشته شدن نداشتند، چنانچه در این رابطه فرزند عاص (عمرو بن عاص)، دشمن علی علیه السلام، درباره سپاهیان آن حضرت به حقیقت اعتراف می کند و می گوید: «فإنّ هؤلاء جآؤوا بخطّه بلغت السماء»(۳۰)؛ «این گروه با هدف آسمانی به میدان آمده و باکی از شهادت ندارند».

آری این جوانمرد، تا توان داشت از حریم قرآن و ولایت دفاع نمود؛ امّا هزار حیف! که شبه پیامبرعلیه السلام به دست نامردانِ بی مروّت قطعه قطعه شد و دنیای فصاحت و بلاغت آغشته به خون گردید.

آیا بلاغت و فصاحت علی اکبرعلیه السلام قطعه قطعه شد؟ نمی دانم چه بگویم؟! قلم شکسته است؛ امّا نه نه! فصاحت علی اکبرعلیه السلام مثل جسم شریفش قطعه قطعه نشد؛ بلکه منطق و استدلال او، که در قالب فصاحت و بلاغت، به عرصه ظهور رسید، تا ابد بر تارک هستی و بشریت می درخشد و نور منطق و خُلق علی اکبرعلیه السلام ضمیر پیروانش

و جوانان ولایتی را روشن ساخته است.(۳۱)

حضرت علی اکبرعلیه السلام وارث دو شجاعت

شجاعت ملکه ای نیست که به سادگی بتوان آن را به دست آورد. خیلی از افراد هستند که با تمرین زیاد و دیدن استاد، لقب قهرمانی به خود می دهند؛ ولی باز می بینیم در میدان کارزار نمی توانند شجاعتی از خود نشان دهند.

یکی از علل مهمّ و اصلی ملکه شجاعت، عامل وراثت است. حضرت علی اکبرعلیه السلام وارث دو شجاعت بی نظیر بوده؛ یکی شجاعت حیدری، و دیگری شجاعت حسینی.

مورّخین تصریح کرده اند: حضرت علی اکبرعلیه السلام در میدان مبارزه، آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که صدای شیون و ناله از لشکر بلند شد(۳۲) و همه از اطراف او فرار می کردند، حتّی در اوّلِ مبارزه کسی جرأت پیدا نمی کرد تا با جوان هاشمی (علی اکبرعلیه السلام) مبارزه کند؛ چه اینکه آن بزرگوار وابسته به خاندانی است که هر کدام در شجاعت زبانزد مردم هستند.

جدّش امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعی است که هیچ قدرتمندی در مقابلش توان و یارای مقاومت ندارد، شخصیتی که هرگز از دشمن گریزان نبود، او حیدر کرّار است.

پدرش حسین بن علی علیهما السلام نیز در شجاعت شیر بیشه میدان نبرد است؛ پس او دارای شجاعت حسینیه است. عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام فاتح جنگ جمل و فارس نبرد صفین است، عموی دیگرش قمر بنی هاشم علیه السلام سپهسالار امام حسن علیه السلام و علمدار امام حسین علیه السلام در کربلا است.

حضرت علی اکبرعلیه السلام در میان حرارت آفتاب، در وسط دشمن، تشنه و زبان خشکیده، مبارزه تن به تن، سنگینی اسلحه، فراق شهیدان، شنیدن صدای العطش کودکان، اضطراب و غوغای زنان در خیمه ها، مشاهده بابای مظلوم و غریب، مع الوصف چندین مرتبه حمله

کردن، و بنابر روایتی دوازده مرتبه بر دشمن حمله بردن، چه نیرویی می خواهد؟!(۳۳)

آنچه مسلّم است، آن شاهزاده عالی مقام تعداد زیادی از دشمنان را به جهنّم فرستاد. تعداد کشته ها را شمارش نکرده اند؛ ولی در بعضی تواریخ، تعداد تعداد کشته ها را در حمله اوّل هشتاد نفر و در حمله آخر صد و بیست نفر نوشته اند.(۳۴)

در کتاب هایی مانند مجالس شیخ صدوق رحمه الله و «الوقایع و الحوادث» به نقل از امام صادق و امام سجادعلیهما السلام، آمارهای دیگری هم آمده است: شصت و دو نفر، چهل و پنج نفر، پنجاه و چهار نفر، هشتاد و یک نفر.

در بعضی از مقاتل، اصلاً نامی از تعداد برده نشده؛ بلکه نوشته اند: «فقاتل قتالاً شدیداً، قتل جمعاً کثیراً، ففعل ذلک مراراً، فقتل جماعه، فقتل مقتله عظیمه»؛(۳۵) «نبرد بسیارسختی کرد، جمع بسیاری را کشت، پس دوباره نبرد کرد، پس گروهی را به قتل رسانید، پس کشتار بزرگی را انجام داد».

حضرت علی اکبرعلیه السلام فارس میدان نبرد

هنگامی که حضرت علی اکبرعلیه السلام با آن هیبت رزم جویی و مبارزطلبی به میدان آمد، لشکر عمر بن سعد در برابرش تاب مقاومت نداشتند و هرکدام به طرفی فرار می کردند. فرمانده لشکر دشمن، حکیم بن طفیل و ابن نوفل را طلبید و هرکدام را هزار سوار بداد و گفت: چاره آن است که شماها به یک دفعه حمله کنید. آنها به شیر بیشه میدان، علی اکبرعلیه السلام حمله ور شدند؛ ولی آن شاهزاده شجاع که وارث شجاعت حیدری و حسینی بود، در آن هنگام بر جدّش محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله صلوات فرستاد و بر آن قوم حمله نمود و جمع بسیاری را هلاک کرد و لشکر را متفرق ساخت.(۳۶)

عمر بن سعد، به اصطلاح خودش، چاره جویی

کرد و طارق بن کثیر را مأمور کشتن علی اکبرعلیه السلام کرد، طارق بن کثیر مردی شجاع و باجرأت بود. عمر بن سعد به او گفت: تو سال هاست که از دست امیر جایزه می گیری، اکنون برو سر این پسر را برایم بیاور و من ضامن می شوم که از پسر زیاد برای تو حکومت موصل را بگیرم. و برای ضمانت خود، انگشترش را به طارق بن کثیر داد.

طارق مقابل شیر حیدری قرار گرفت و نیزه ای به طرف آن حضرت پرتاب کرد و آن حضرت نیزه را از خود دفع نمود، چنان نیزه را بر سینه طارق زد که از اسب به زمین افتاد. در این حال، برادر طارق به مبارزه علی اکبرعلیه السلام آمد و آن حضرت ضربتی بر چشم هایش زد و آن ملعون روی خاک افتاد. در این هنگام، کشته شدن طارق و برادر او، بر فرزندان طارق بسیار مشکل آمد، پس دو پسر طارق هرکدام به میدان آمدند، که به وسیله رزم جوی لشکر سید الشهداء، حضرت علی اکبرعلیه السلام به هلاکت رسیدند.

ترس و هیجانی در لشکر عمر بن سعد افتاد: این جوان کیست که هیچ کس تاب مقاومت در برابر او را ندارد؟! بالاخره فرد دیگری به نام بکر بن غانم به میدان آمد تا شاید بتواند آن شجاع حسینی را از لشکر دور کند. وقتی مقابل علی اکبرعلیه السلام قرار گرفت، آن حضرت چنان شمشیری بر بکر بن غانم زد که خود و مرکبش دو نیمه شد.(۳۷)

حضرت علی اکبرعلیه السلام و چند مأموریت

حضرت علی اکبرعلیه السلام در کربلا مثل پروانه، گرد شمع ولایت می چرخید و حافظ خیام حرم بود. آن آقازاده نسبت به امام نزدیک ترین فرد محسوب می شد، هرکس

به امـام حسـین علیه السـلام حـاجتی داشت، به او مراجعه می کرد. شـاهزاده علی اکبرعلیه السـلام چنـد مأموریت حساس را در حماسه عاشورا عهده دار بود:

۱ - در ظهر عاشورا، هنگام خوانـدن نماز ظهر (نماز خوف)، عـدّه ای اقتدا کردند و عدّه ای جلوی آنها صف کشـیدند. دو نفر از آنها در این حال شـربت شـهادت نوشـیدند. امام حسـین علیه السـلام با اینکه حجاج بن مسروق مأمور اذان گفتن بود، جوان برومنـدش را مأمور اذان گفتن نمود و فرمود: عزیزم، اذان بگو تا نماز بخوانیم؛ زیرا بسـیار مایل بود صدای دلنوازش را بشـنود.(۳۸)

آری، هنگامی که امام حسین علیه السلام دلش برای صوت قرآن پیامبرصلی الله علیه وآله تنگ می شد، می فرمود: علی! برایم قرآن بخوان.(۳۹)

۲ - در حدیثی از امام صادق علیه السـلام نقل شده: امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبرعلیه السلام را با سی نفر فرستاد تا برای خیام حرم آب بیاورند.(۴۰)

و این مأموریتی بود که امام به عهده فرزند شجاعش گذاشت و از این مأموریت، شجاعت حضرت علی اکبرعلیه السلام آشکار می شود؛ چه اینکه آب آوردن در آن روز عـاشورا، کـار دشواری بود و لشـکر عمر بن سـعد اطراف شـریعه را کاملاً محاصـره کرده بودند. نوشـته اند: این مقدار آبی که آورد برای حرم کم بود و کفاف اصحاب، یاران، زنان و اطفال حرم را، که نزدیک به دویست نفر بودند، نمی داد.

۳ - شـیخ فخرالـدین طریحی می نویسـد: هنگـامی که ابوالفضل عباس علیه السـلام به شـهادت رسـید، امام حسـین علیه السـلام فرمود: «أما من مجیر یجیرنا؟! أما من مغیث یغیثنا؟! أما من أحد یأتینا بشربه من المآء لهذا الطفل»؛ «آیا یاری رسانی نیست که ما را یاری رساند؟! آیا فریادرسی نیست که فریادرسی کند؟! آیا کسی

نیست که برای سیراب کردن این طفل، جرعه ای آب برای ما بیاورد؟!».

در این حال، حضرت علی اکبرعلیه السلام برخاست و عرض کرد: من به طلب آب می روم، امام علیه السلام در حقّ فرزندش دعا کرد، علی اکبر مشک آب را برداشت و به سوی شریعه رفت و مشک را پر از آب نمود، به جانب پدر آمد و گفت: بابا جان! اگر آب زیاد آمد، پس از سیراب شدن برادرم، من هم تشنه هستم. امام طفلش را گرفت تا آب دهد که نامردان تیری زدند و بر گلوی علی اصغرعلیه السلام نشست، قبل از اینکه آن طفل آبی بنوشد.(۴۱)

حضرت علی اکبرعلیه السلام مؤذّن کربلا

یکی از شعارهای مهم دین مقدّس اسلام، اذان است. اذان روح و ریحان در کالبد جامعه بشری می دمد. خانواده و جامعه ای که فرهنگ اذان در او زنده و پاینده باشد، دچار لغزش ها و افکار ناپسند نمی شود. اقامه اذان مربوط به دسته یا فردی به تنهایی نیست بلکه فرهنگ اذان فرهنگی فردی، اجتماعی، خانوادگی بوده و اسلام سفارش می کند اذان گفتن را در هیچ حالی ترک نکنید.

بنابراین برای حفظ اذان، وجود مقدّس علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۵ سال در خانه نشست و در این راه، چه خون دل هایی که به او دادند و بالاخره در محراب مسجد کوفه در اقامه همین راه، به شهادت رسید. امام حسن علیه السلام برای حفظ اذان و فرهنگ آن صلح نمود، و امام حسین علیه السلام نیز برای حفظ آن قیام کرد.

حجاج بن مسروق، مؤذّن کاروان حسینی افتخار داشت در حضور امام زمان خویش و برای جماعتی اذان بگوید که در آن جماعت، شخصیت هایی مانند: حضرت عباس بن علی، علی اکبر، قاسم بن

حسن، عون و جعفر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین و بریر حضور دارند. در روز عاشورا اقامه نماز و اذان در رأس همه امور بود؛ چه اینکه نماز عروج ملکوتی و معراج انسان است.

نقل می کنند: وجود مقدّس امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا دستور داد حضرت علی اکبرعلیه السلام اذان بگوید.(۴۲) صوت اذان حضرت علی اکبرعلیه السلام، صوت رسول اللّه صلی الله علیه وآله است، وجود او به فرموده خود امام حسین علیه السلام، از لحاظ خُلق، خَلق و منطق شبیه وجود رسول اللّه بوده است.

امّا در اینکه در ظهر عاشورا، حضرت علی اکبرعلیه السلام مؤذّن بوده رازی نهفته و فلسفه عمیقی دارد. فلسفه آن چیست؟ آیا غیر از این است که با اذان شبه مصطفی، وجدان خفته آن ناآگاهان بیدار شود؟ شما بنگرید! جمعیتی حداکثر بالغ بر یکصد و بیست هزار نفر و حداقل سی هزار نفر در کربلا جمع شده اند، اینها می خواهند چه کنند؟ آیا هدف آنها دین و خداخواهی بود یا تخریب دین؟! کدام؟! اینها مردمانی بودند تازه مسلمان و اکثر آنها جوان، جوانانی که اصلاً حضرت رسول صلی الله علیه وآله را ندیده بودند و بیشتر در دوران عمر و عثمان و معاویه به دنیا آمده بودند.

یکصد و سیزده تن از صحابه در فتح سرزمین دمشق شرکت جسته و یا به تدریج در آنجا سکونت داشتند. این عدّه، در زمان خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه مرده بودند و در زمان حادثه کربلا تنها یازده تن از آنان زنده و در شام به سر می بردند و اینان مردمانی بین هفتاد تا هشتاد سال سن داشتند که گوشه نشینی را

اختیار کرده بودند.(۴۳)

حال این پرسش مطرح است که: چرا این صحابه در قبال حکومت یزید و قیام امام حسین علیه السلام سکوت نمودند؟ و یا کوفیان را که تحت حکومت یزید بودند و در کربلا حضور یافتند، منع نکردند؟ امثال همین سکوت ها، باعث شد که حداقل سی هزار نفر در کربلا حضور یابند و خون پسر پیغمبر خود را بریزند.

یاران امام علیه السلام برای اینکه به سپاه مقابل اتمام حجّت کنند که ما سپاهیان خاندان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله هستیم، هرکدام از اصحاب خصوصاً شهدای بنی هاشم که به میدان می آمدند، خود را معرفی می کردند. لذا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود: امروز اذان را شبه پیامبر - حضرت علی اکبرعلیه السلام - بگوید، این مردم اگر نمی دانند، بدانند که این صدا صدای رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و گوینده آن شبه مصطفی علیه السلام است. شاید ضمیر ناآگاه و پلید آنها بیدار شود و خون پسر فاطمه و علی علیهما السلام را نریزند؛ امّا هزار افسوس! جنایتکاران آنچه را که نباید بکنند، کردند.

آری، روز عاشورا، روز نماز و دعا، روز مبارزه و حماسه و دفاع از دین است، ظهر رسیده، وقت نماز آمده، باید مؤذّن اذان بگوید و آن هم علی اکبر! امام شنیدن صدای دلنواز فرزندش را دوست دارد، مشتاق است تا میوه دلش با آن روح ملکوتی اذان بگوید.

صدای ربانی او در فضا طنین انداز شده که ملائکه آسمان می شنوند و می گویند: ببینید علی اکبرعلیه السلام اذان می گوید. اصحاب و بنی هاشم صدای ملکوتی او را شنیدند، همه خوشحالند؛ چه اینکه شبه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله مؤذن است. زینب عقیله بنی هاشم هم

خوشحال؛ چه اینکه پاره تن برادرش اذان می گوید؛ امّا ای عاشق راستین! در این حال زینب علیها السلام خوشحال است؛ ولی دل ها بسوزد آن موقعی که صدای «یا أبتاه! علیک منّی السلام» علی اکبرعلیه السلام بلند شد. چه حالی داشت سید الشهداء و عمّه سادات، زینب؟! راوی می گوید: دیدم زنی را که ناله می زند و می گوید: ای میوه دلم! ای میوه دل برادرم! خودش را به روی بدن قطعه قطعه حضرت علی اکبرعلیه السلام انداخت، امام او را بلند کرد و به خیمه ها برگردانید.(۴۴)

جوانان عزیز! از فرهنگ نماز و اذان دور نباشیم. هرچه روح نماز و اذان در جامعه ما استوار باشد، به همان اندازه ما از تهاجم فرهنگی دشمن مصون و محفوظ خواهیم ماند. ای جوانان! اذان بگویید، در هر کجا و در هر حالی که هستید، در محیط کار و دانش، خیابان و بازار. فرقی ندارد و این یک افتخار است. حضرت علی اکبرعلیه السلام چنین عاشقی می خواهد.

مدح حضرت علی اکبرعلیه السلام

مرحوم ابن ادریس، که از مشاهیر علمای شیعه است، در کتاب سرائر، به ابیات زیر تصریح نموده که در مدح جود و سخاوت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می باشد:

لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل اعنی ابن لیلی ذا الشدی و الندی أعنی بأنّ بنت الحسب الفاضل لا ـ یؤثر الدنیا علی دینه و لا یبیع الحقّ بالباطل یغلی نهی اللحم حتّی إذا

أ تصیح لم یغل علی الآکل کان إذا شبت له ناره أوقدها بالشرف القابل کی ما براها بائس مرمّل أو فرد حی لبس بالأهل(۴۵)

آن بزرگوار مهمانی ها را اکرام می نمود و سائلین را حاجت روا می ساخت، به طوری که غذا تهیه می کرد و

دستور می داد آن را آماده کنند و مساکین و نیازمندان و واردین را سیر می نمود و با نهایت مهربانی با آنها برخورد داشت. چنانچه عادت عرب هم همین طور است، به طوری که در شب های تاریک بر بالای بام خانه هایشان آتش می افروختند، تا واردین و مهمان ها از این طریق به سوی میهمانی هدایت می شدند. (قبلاً راجع به صفت ناری القری حضرت علی اکبرعلیه السلام بحث کرده ایم).

حضرت علی اکبرعلیه السلام هم از آنجایی که خیلی اکرام مهمان و اعطای سائل را دوست داشت، بر بالای خانه اش آتشی روشن می نمود تا اینکه نیازمندان و واردین و یتیم ها به خانه او و راه می یافتند.(۴۶) شاعر اشاره به این مطلب می کند که آن آقازاده دینش را به دنیا و حقّ را به باطل نفروخت.

حضرت علی اکبرعلیه السلام شخصیتی بود آراسته به فضایل ولایت و انوار کمال و مکارم اخلاق. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: من تربیت شده مکتب ربوبی هستم و علی تربیت شده من، و خدای من امر فرمود که همیشه سخاوت و خوبی کنم و مرا از بخل و جفا بازداشته است. و فرمود: منفورترین چیزها نزد ما بخل و بداخلاقی است.

آری حسین بن علی علیهما السلام در این مراتب، وارث جدّ و پدر بزرگوارش بود و حضرت علی اکبرعلیه السلام تربیت یافته چنین امامی و دارای سخاوت و ادب و بخشش است و فرموده سید الشهداءعلیه السلام در روز عاشورا درباره فرزندش، مؤید همین مطلب است که: شبیه ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله، علی اکبر است.(۴۷)

شبه پیامبرصلی الله علیه وآله، ریحانه الحسین علیه السلام

میان والدین و فرزند، یک نوع رابطه و کششی وجود دارد که باعث ایجاد محبت و دوستی می شود. این نوع رابطه

و جذّابیت میان دوستان هم وجود دارد. با این فرق که، محبت حاکم بر والدین و فرزندان ذاتی است و ریشه فطری دارد.

از این روست که رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «الولد ریحانه وریحانتای من الدنیا الحسن والحسین»؛ «فرزند گل خوشبو است، و حسن و حسین علیهما السلام دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

و می فرماید: «أولادنا أکبادنا»؛(۴۸) «فرزندان ما جگرگوشه های ما هستند».

فرزند پاره تن و جگرگوشه پدر و مادر بوده، و شکی نیست که فرزند، خصوصاً که شخص پاک و سالمی باشد، ریحانه والدین، نور چشم و میوه دل و قلب پدر و مادر است؛ لذا خداوند تبارک و تعالی در قرآن از اولاد تعبیر به ثمرات نموده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بشَی ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَبشِّرِ الصّابرِینَ».(۴۹)

در روایت آمده: دو نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند و هر دو سر مالکیت شتری با هم نزاع و درگیری داشتند. هرکدام می گفتند: شتر از آن من است. یکی از آنها به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول اللّه! دستور بفرمایید شتر را نحر نمایند، پس به درستی که در جگر آن حیوان کلّه زخمی وجود دارد. حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله دستور دادند و شتر نحر گردید. جگر او را بیرون آوردند، مشاهده شد که در جگر شتر همان اثری وجود دارد که اعرابی گفته. حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: ای اعرابی! از کجا فهمیدی که جگر شتر این طور است؟ اعرابی در پاسخ گفت: یا رسول اللّه! همانا من بچه شتر این ناقه را جلوی چشمان مادرش نحر نمودم. در این هنگام، ناله بلندی

و عظیمی از شتر شنیده شد، از این رو دانستم که بر جگر مادر صدمه ای وارد گردید.(۵۰)

مقام رفیع قمر بنی هاشم و علی اکبر نزد سید الشهداءعلیهم السلام

بیان صفات و کمال هر شخصی، به راه های مختلف صورت می پذیرد. گاهی هنر یک فرد، بیان گر شخصیت اوست، گاهی تربیت و آگاهی او، بیان گر ذات اوست. گاهی نسبت داشتن فردی به فرد دیگر، ارزش او را بیان می کند. بالاخره همه این موارد در حدّ خود می تواند معرّف دیگری واقع شود؛ ولی به طور یقین، رسا و گویا نیست.

در همین راستا، اگر امام معصومی ارزش فردی را بیان نماید، دیگر فکر و اندیشه جایگاه تردیدی را به دست نمی آورد و به طور صد در صد به کلام امام معتقد می شود؛ چه اینکه امام در معارف شیعه، اولین مخلوق در عالم هستی و بزرگ مخلوقات و واسطه فیض بین خداوند تبارک و تعالی و عالم ممکنات می باشد، و در زیارت جامعه به همین معنا اشاره شده، آنجا که می فرماید: «بکم فتح اللّه وبکم یختم»؛(۵۱) «خداوند عالم خلق را با آفرینش شما آغاز کرد و به شما پایان می بخشد».

وقتی تاریخ کربلا را ورق می زنیم، به مواردی برخورد می کنیم که با اندیشیدن در ژرفای آن، مقام بس والای آن دو بزرگوار - حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبرعلیهما السلام - نزد وجود مقدّس سید الشهداءعلیه السلام آشکار می شود.

چنانچه آمده است: چون امام حسین علیه السلام در شب عاشورا با عمر بن سعد دیدار نمود و او را به راه راست رهنمون ساخت و به طغیان یزید پلید آگاهش ساخت، و سخن پیامبرصلی الله علیه وآله درباره شخصیت حضرتش را به او یادآوری نمود، به اصحاب و خویشان خود فرمود: همه از حضرتش کناره

گیرنـد، جز عبـاس و علی اکبرعلیهمـا السـلام. و عمر بن سـعد هم این کـار را انجـام داد و تنها، فرزنـد و غلامش همراه او باقی ماندند.(۵۲)

این حرکت امام علیه السـلام نسـبت به قمر بنی هاشم و علی اکبرعلیهما السـلام و ماندن آن دو نزد امام بزرگوارعلیه السـلام در بیان اهمّیت و شخصـیت آن بزرگواران کفایت می کند. به راستی بصـیرت می خواهد تا انسان کمال و سعادت آنها را بفهمد. اگر نفاق و دورویی بر انسان سایه افکنـده باشد و نقطه بینشـش کور شده باشد، چگونه می تواند در شـناخت آن دو عزیز اوج بگیرد، تا چه رسد به اینکه بفهمد و درک نماید.

این انتخاب امام علیه السلام در شب عاشورا و برگزیدن حضرت ابوالفضل و علی اکبرعلیهما السلام بر دیگر صحابه و یاران، به خودی خود، دارای اهمّیت است و عزیز زهرا با این برگزیـدن، وفا و صداقت و اوج پیروی آن دو بزرگوار از امامشان را امضـا می نماید، و آیندگان را متوجه این نکته می سازد که در ویژگی های آن دو گل زهرا تعمّق نماید.(۵۳)

وجوه مشترک میان حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبرعلیهما السلام

کربلا دانشـگاهی است که هم اوّلین است و هم آخرین؛ دانشـگاهی که برای هریک از صـفات انسانی کلاسی دارد و برای هر کلاسـی، اسـتادی؛ استادانش عضو هیئت علمی دائمی هستند، نه موقت؛ دانشگاهی که دَرش به سوی همه بشریت، به خصوص آزادی خواهان آگاه و موحّد باز است و هرکه وارد آن دانشـگاه شود، کسب فیض و فراگیری علومش حتمی است و مردودی در آن راه ندارد. این دانشـگاه کنکور دارد و تنها راه قبولی در آن، عشق ورزیدن و محبت به اهل بیت علیهم السلام می باشد. آری، کربلا عرصه تجلّی فضایل و مکارم حضرت

عباس علیه السلام است.

در این گفتار، موارد مشابهی در زندگانی آن دو بزرگوار را بیان می کنیم:

۱ – در روز عاشورا، برای قمر بنی هاشم علیه السلام امان نامه آوردند(۵۴) و نیز هنگامی که حضرت علی اکبرعلیه السلام به میدان رفت، شخصی از آن طرف فریاد زد؛ ای علی! تو با امیرالمؤمنین یزید خویشاوندی داری و ما می خواهیم خویشاوندی تو را رعایت کنیم، اگر میل داری تو را به محفل امنی ببریم، علی اکبرعلیه السلام فرمود: خویشاوندی رسول خداصلی الله علیه وآله را باید مراعات کرد.(۵۵)

علّت این نوع امان دادن، این است که مادر علی اکبرعلیه السلام، لیلی، یک رابطه نَسَبی با ابوسفیان دارد. در همین راستا، بعضی از بزرگان فرموده اند: اگر مُکرّمه لیلی در کربلا حاضر بود، از ترس مؤاخذه یزید، جرأت نمی کردند به این قِسم، اهل بیت را اسیر کنند.(۵۶)

به نظر می رسد: صحیح نیست اینکه بگوییم: اگر لیلی در کربلا می بود، لشکریان کفر جرأت نمی کردند؛ چرا که آن قدر خباثت و جنایت و قساوت قلب بر لشکریان عمر سعد و فرماندهان آنها حکم فرما بود، که چنین خویشاوندی هرگز جلوی اعمال پلید آنها را نمی گرفت.

۲ – وجه شباهت دیگر میان این دو آقازاده، سلام تودیع است. در آخرین لحظات زندگی، هنگامی که قمر بنی هاشم از اسب به روی زمین افتاد، فرمود: «علیک منّی السلام یا أباعبد اللّه!».(۵۷) چون امام، کلام برادر را شنید، بسان عقابی تیز بر سَرِش فرود آمد.

همچنین وقتی حضرت علی اکبرعلیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد و او را با ضربات شمشیر قطعه قطعه کردند، فرمود: «یا أبتاه! علیک منّی السلام».(۵۸)

۳ – سر نازنین حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام را شکافتند، همین طور سر مبارک

جوان حضرت سید الشهداءعلیه السلام را نیز شکافتند و فردای قیامت آن دو آقازاده، با سر شکافته و خون آلود از پیروانشان دستگیری خواهند نمود.

۴ – حضرت عباس و علی اکبرعلیهما السلام به سنّت نبوی جامه عمل پوشانده و ازدواج کرده و دارای همسر و فرزند بوده اند؛ چه اینکه مورخین می نویسند: حضرت عباس علیه السلام لُبابه دختر عبیداللَّه بن عباس را به همسری برگزید و از او دارای فرزندانی شد، و حتّی ابن شهرآشوب در مناقب گفته: محمّد فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا به شهادت رسید. (۵۹) حضرت علی اکبرعلیه السلام هم دارای همسر و فرزند بود.

۵ – حضرت عباس و علی اکبرعلیهما السلام، هر دو شجاع و قدرتمند بودند و لشکریان دشمن از آن دو بزرگوار در هراس بودند. در بیان شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام همین بس که نقل کرده اند: در روز عاشورا از میان چهارهزار تیرانداز عبور کرد و وارد شریعه فرات شد. در شجاعتش همین کافی است که کسی در میدان نبرد، جرأت رویارویی با او را نداشت، تا اینکه کمین کرده و دست های نازنین او را قطع کردند و عمود بر فرقش نواختند.

در شجاعت حضرت علی اکبرعلیه السلام نیز، همین بس که در روز عاشورا چندین مرتبه بر لشکر دشمن حمله برد؛ مبارزه ای واقعاً حیرت انگیز، تا جایی که همه موّرخین نوشته اند: جنگ پرشور و هیجانی نمود و تعدادی را به جهنّم فرستاد.

۶ – بعضی از ارباب مقاتل می نویسند: حضرت ابوالفضل و علی اکبرعلیهما السلام هر دو موفّق شدند در روز عاشورا از میان لشکر انبوه دشمن عبور کنند و از شریعه آب بردارند.

در منتخب آمده است: وقتی صدای العطش طفلان بلند شد،

امـام علیه السـلام به برادرش فرمود: «امض إلی الفرات وآتنـا بشـی ء من المـآء. فقـال: سـمعاً وطـاعه»؛ «ای برادر! به سوی فرات بشـتاب و مقداری آب برای ما بیاور. پس فرمود: به روی چشم و به دیده اطاعت!» ولی هزارافسوس که تیری آمد و امید عباس ناامید شد.

همچنین در منتخب آمـده: پس از شـهادت عباس، امام جملاتی را که حاکی از مظلومیت خود است، به زبان راند و فرمود: آیا کسـی هست که مقداری آب برای این طفل – حضرت علی اصغرعلیه السلام – بیاورد. فرزندش علی اکبرعلیه السلام قیام نمود و فرمود: «أنـا آتیـک بالمـاء سـیدی...». حضـرت علی اکبرعلیه السـلام موفق به آب آوردن شـد و به دست مبـارک پـدر داد تا طفلش را سیراب سازد، تیری آمد و بر حلق نازنین طفل نشست و در آن لحظه آب هم به روی زمین ریخت.(۶۰)

۷ – نزدیک ظهر، امام حسین علیه السلام با همراهان خود به منزل ثعلبیه(۶۱) رسید، مدّت زمانی استراحت نمود و خوابی قیلوله کرد.(۶۲) چون از خواب بیـدار شـد، فرمود: هاتفی را دیـدم که می گوید: مرگ ها شـما را می راند به سوی بهشت. حضـرت علی اکبرعلیه السلام عرض کرد: بابا مگر ما برحقّ نیستیم؟ آن حضرت فرمود: البتّه ما بر حقّ هستیم. در این حال، علی اکبرعلیه السلام فرمود: ما را از مرگ هیچ ملال و ناراحتی نیست.(۶۳)

حضـرت قمر بنی هاشم علیه السلام هم در آخرین لحظات زندگانی، همین که دشمن را از خود دور می کرد، چنین زمزمه می کرد:

لا أرهب الموت إذا الموت زماً

حتّی أواری فی المصالیب لقی «من از مرگ، آن هنگامی که سر بردارد، ترس و واهمه ای ندارم تا اینکه پیکر من نیز در میان

دلیر مردان به خاک افتد».

۸ – حضرت عباس و علی اکبرعلیهما السلام هر دو در اوج مرتبه یقین نشسته بودند و نسبت به امام زمان خویش نهایت اخلاص و مردانگی داشتند. چنانچه ارباب مقاتل می نویسند: در شب عاشورا وجود مقدّس سید الشهداءعلیه السلام تمام یاران و اصحاب خود را جمع کرد و برای آنان خطبه خواند، حتی اوضاع و احوال روز عاشورا را برشمرد. در این حال، اولین کسی که اعلام حمایت می کند، فرزند ارشد امّ البنین علیها السلام، سپس حضرت علی اکبرعلیه السلام و دیگر یاران اعلام حمایت می کنند.(۶۴)

۹ – هنگام شهادت آن دو عزیز زهرا در روز عاشورا، ام البنین علیها السلام مادر حضرت عباس علیه السلام در کربلا نبوده، و همین طور لیلی علیها السلام مادر حضرت علی اکبرعلیه السلام در کربلا نبوده است.(۶۵)

۱۰ – هر دو بزرگوار، فرزند بلافصل امام و برادر امام معصوم هستند، و در دامن پرمهر و محبت ولایت رشد یافته اند.

۱۱ – حضرت عباس و علی اکبرعلیهما السلام در مدینه متولد شده اند.

۱۲ – حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام سپهسالار امام حسن علیه السلام بود و هرکس با امام حسن علیه السلام کاری داشت، به او مراجعه می کرد. همچنین سبط اکبر امام حسن علیه السلام، مربی و معلّم علی اکبرعلیه السلام بود.(۶۶)

۱۳ – آری، حضرت عباس و حضرت علی اکبرعلیهما السلام در برترین مرتبه عصمت و پاکی بعد از ائمّه هدی علیهم السلام نشسته و هر دو یکّه تاز عرصه علم و ادب، کمال و فضیلت، مهر و محبت، مروّت و مردانگی، اخلاص و ورع، شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن هستند و والاترین قهرمان های تاریخ به شمار می آیند.

جایگاه سیاسی – اجتماعی حضرت علی اکبرعلیه السلام

از زمانی که شورای سقیفه بنی ساعده را تشکیل دادند

و بـه نـاحقّ حکـومت را از دست وصـی رسـول خداصـلی الله علیه وآله، امـام علی علیه السـلام گرفتنـد، صـف آرایی دو قطب مخالف شـروع شد و به طور آشـکار دسـتگاه تبلیغاتی بنی امیه و حاکمان وقت، علیه خاندان پیامبرصـلی الله علیه وآله شروع به جعل احادیث و نشر آنها، و تغییر سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نمودند.

کار به جایی رسـید که مولای متّقیان علی علیه السـلام را به شـهادت رساندند، امام حسن علیه السلام را با نقشه های گوناگون کنار زدند و بالاخره با نفوذ در خانه او، او را به شـهادت رساندند، سپس امام حسین علیه السلام در قدرت امامت خود، همواره جنایت های معاویه را برای مردم تشریح می نمود.

یک یا دو سال پیش از مرگ معاویه، امام حسـین علیه السـلام به حـجّ مشـرّف شـد در حالی که عبـداللَّه بن جعفر از صـحابه و تابعین او را مشایعت می کردند، در مِنی جلسه ای تشـکیل داد و از عموم بنی هاشم و صـحابه و تابعین (هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از صحابه) خواست تا در جلسه اجتماع کنند، آن گاه امام علیه السلام در آن جلسه سخنانی ایراد نمود.

آن حضـرت فرمود: دیدید این مرد زورگو و سـتمگر با ما شـیعیان چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شـما در میان می گذارم، اگر درست بود تصـدیق و اگر دروغ بود تکذیب کنید. سـخنان مرا بشـنوید و بنویسـید. وقتی به شـهرها برگشتید، با افراد مورد اطمینـان در میـان گذاریـد و آنان را به رهبری ما دعوت کنیـد؛ زیرا می ترسم این موضوع (رهبری امّت توسط اهل بیت علیهم السلام) به دست فراموشی سپرده شود و حقّ نابود گردد.(۶۷)

بدین وسیله امام حسین علیه السلام، زمینه قیام خود را

برعلیه حکومت پلید معاویه و پس از او یزید بن معاویه فراهم ساخت. و بارها در خطبه ها و نامه های خود، جنایت ها و بدعت ها و اعمال ضدّ اسلامی معاویه را تشریح می کرد.(۶۸)

معاویه هم با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه اش، خاندان پاک پیامبرصلی الله علیه وآله رادر نظر مردم منفور جلوه داده و بنی امیه را خویشان پیامبرصلی الله علیه وآله معرّفی کرده بود. معاویه مردم شام را به گونه ای تربیت کرده بود که هیچ گونه اختیاری از خود نداشتند و اسلام را برای آنها وارونه جلوه می داد و آنها بدون هیچ چون و چرایی می پذیرفتند. معاویه شخصی سیاست باز، مکار، حیله گر و دسیسه باز بود. ترفندهای مختلفی در مواقع حسّاس به کار می برد، مثلاً وقتی عمّار یاسر، این مبارز نستوه و سرباز نود ساله اسلام در جنگ صفّین پای رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دست ستمگران به شهادت رسید و این امر به وسیله پیامبرصلی الله علیه وآله پیشگویی شده بود، با یک ترفند خاصّی در میان سپاه شام شایع کرد که قاتل عمّار، علی علیه السلام است؛ زیرا علی علیه السلام او را به میدان جنگ آورده و باعث قتل او شده است.(۶۹)

خواننده محترم! ببین و دقّت کن که معاویه چه شخص ستمگری است؟ و چه حیله هایی به کار برده است؟!

یک روز معاویه در ایام خلافت خویش گفت: «من أحقّ الناس بهذا الأمر؟»؛ امروز چه کسی به امر خلافت سزاوارتر است؟ و این حکومت حقّ کیست؟ حاضران همه گفتند: لباس خلافت شایسته توست. معاویه گفت: این طور نیست، سزاوار به امر خلافت علی بن الحسین (علی اکبرعلیه السلام) است؛ زیرا جدّ او پیغمبرصلی الله علیه وآله بود و در او، شجاعت بنی هاشم

و سخاوت بنی امیه و خوشرویی ثقیف وجود دارد.(۷۰)

هیچ تردیدی نیست حضرت علی اکبرعلیه السلام دارای کمالات و فضایل زیادی بوده و مظهر «إنّک لعلی خلق عظیم» بود و از جهت شباهت او به رسول خداصلی الله علیه وآله، همه اذهان خویشان و اصحاب را به خود جلب کرده بود. امّا سؤال اینجاست: آیا واقعاً معاویه، که برحسب ظاهر در رأس حکومت قرار گرفته، بدون هیچ چشمداشت و حیله ای از جوانان قریش، مخصوصاً نوجوانان بنی هاشم، از جمله حضرت علی اکبرعلیه السلام تمجید می کند؟ کسانی که صفحات تاریخ حکومت معاویه را مطالعه کرده اند، سریعاً پی می برند که این شخص از گفتارش اغراضی دارد؟

اغراض و اهداف معاویه بن ابی سفیان

۱ - معاویه می خواست افکار و آرای مسلمین را منحرف سازد و بگوید: خلافت منصوص و مخصوص حسین بن علی علیهما السلام نیست و از این راه، حقّی را برای بنی امیه ثابت کند.

او این ترفند را لازم می دانست، چرا؟! چون بالاخره عدّه ای از اصحاب و تابعین و دیگر مسلمین در حجاز و شام و عراق و سرزمین های اسلامی بودند که حقیقت را می دانستند و در گوشه و کنار، لب به اعتراض می گشودند. و به علاوه، معاویه حکومت خود را بلامعارض نمی دانست؛ چون چند مرکز بزرگ اسلام، مثل مکه و مدینه، محلّ سکونت خاندان پیامبر می باشد و مردم با حسین بن علی علیهما السلام در ارتباط بودند؛ لذا ساکت نمی نشست و از به کار بردن هر نوع دسیسه و فریب کاری دریغ نمی ورزید.

۲ - معاویه با ستایش فردی از قطب مخالف، می خواست شرایط خلافت را از میان بردارد. اهمّ شرایط خلافت، داشتن علم و عصمت است و باید از جانب خدا و رسول بر آن تصریح شده

باشـد. بنابراین بنی امیه و مخصوصاً حاکم وقت می دانسـتند که نه معصومند و نه عالِم؛ و از طرفی خوب فهمیده بودند که علی و دو فرزندش علیهم السـلام دارای علم و عصمت هستند و نصّ بر امامت و خلافت آنها از جانب خدا و رسول وجود دارد؛ لذا اذهان را متوجّه غیر این خاندان می کرد و در نتیجه به مقصود خود، که حفظ حکومت در بنی امیه هست، می رسید.

۳ – اثبات سـخاوت و بخشـش در خانـدان خود، یکی دیگر از اهـداف معاویه در این قول است. حال این سؤال وجود دارد که اثبات سخاوت چه نتیجه ای برای معاویه دربر داشت؟

برای پاسخ به این سؤال، ناچاریم مقداری از اوضاع را بیان کنیم:

در آن زمان، مردم حجاز و عراق، مردمی تازه مسـلمان بودنـد و هنوز فرهنگ جاهلیت و قبیله گری در آنها، کم و بیش حاکم بود. علی رغم پیمانی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله میان مهاجر و انصار بسته بود، باز هم در کشمکش های سیاسی در مقابل هم قرار می گرفتند.

بـدعت هـا و تغییر روش هـا و فتواهـای خلافـ قران و سنّتِ سه خلیفه، وجـود قبایـل مختلـف و تیره هـای متفـاوت مخصوصـاً قحطانیـان و عـدنانیان، حضور قوم یهود و دسـیسه هـای آنهـا و منافقین دورو، وجود افراد سودجو که برای حفظ موقعیت خود، متمایل به احزاب سیاسـی قدرتمند بودند؛ لذا هر کدام از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار بودند، مردم در سایه پرچم آن گروه و از طرفی وضع اقتصادی و معیشت در آن مناطق مطلوب نبود و افراد نیازمند و گرسنه و بی مسکن هم زیاد بودند؛ لذا گرایش به گروه یا فردی که دارای اوضاع مالی خوبی داشت، زیاد بود.

مردم شامات

هم تکلیف شان مشخّص است که با اسلامِ معاویه ای عادت کرده بودند، با اسلامی خو گرفته بودند که معاویه و همدستان آنها معرّفی می کردند. البته در این مناطق، افرادی بودند که حقّ را می فهمیدند و جان خودشان را در راه ترویج دین فدا می کردند، و همواره پروانه وار گرد شمع ولایت می گردیدند، که سخن گفتن در این باره از بحث ما خارج است.

حال با توجّه به توضیحی که ارائه گردید، خوب مشخّص می شود که چرا معاویه در خود و خاندانش، سخاوت را اثبات می کند، برای اینکه یک عدّه مردم ساده لوح و نیازمند و گرسنه را گرد خود جمع کند.

۴ – معاویه قصد داشت تصویر خلافت سالخوردگان را از خاطره ها دور کند و در ذهن مردم جای دهد که جوانان می توانند خلیفه شوند. و از این راه می خواست ولایت عهدی پسرش یزید را ثابت کند و کم کم ذهن همگان را متوجّه خلیفه جوان بعدی می ساخت.

۵ – معاویه بدعت دیگری در اسلام نهاد، آن چنان بدعتی که پس از وی نزدیک به سیزده قرن در سراسر قلمرو اسلامی دوام یافت.(۷۱)

اینک توضیح مطلب: بعد از رحلت خاتم الانبیاصلی الله علیه وآله، مهاجر و انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از فخرفروشی ها، آخر الامر ابوبکر را به خلافت برگزیدند و پس از مرگ ابوبکر، به سفارش او عمر خلیفه گشت، چنان که نوشته اند: خلافت عمر باز هم با رضایت همان افراد سقیفه بود و پس از عُمر، شورای شش نفری عثمان را پذیرفت و پس از آن، عموم مسلمین با حضرت علی علیه السلام بیعت نمودند.

حال با این توضیح، مشخّص می گردد که هیچ یک از این چهار خلیفه، خلافت را از دیگری

به ارث نبرده اند. مذهب شیعه، امیر المؤمنین علی علیه السلام را خلیفه به حقّ و بلافصل رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند و نمی گویند: حضرت علی علیه السلام این شایستگی را از راه خویشاوندی با رسول خداصلی الله علیه وآله به دست آورده؛ بلکه به خاطر عصمت و علم و فضیلتی که در او بوده، و به خاطر نصّ پیامبرصلی الله علیه وآله که در غدیر خم فرمود: «من کنتُ مولاه، فهذا علی مولاه» امام می دانند.

معاویه سنّت دیرین جاهلی را زنده کرد و خلافت را موروثی کرد. معاویه با همه ترفندها و دغل بازی ها و شناختی که از مردم داشت، موروثی کردن خلافت را کار ساده ای نمی پنداشت، خصوصاً که فرزندش جوانی است کمتر از سی سال سن داشته، که نه تقوا و نه فضیلتی و نه شجاعتی و نه عقلی دارد، یزید مردی شراب خوار و هوس باز و میمون باز بوده، پدرش معاویه او را بیش از همه می شناسد؛ لذا زمینه موروثی کردن حکومت را در سال های پایانی عمرش فراهم ساخت.

ابن اثیر می نویسد: چون مغیره بن شعبه فهمید معاویه می خواهد او را از کار برکنار کند، به شام آمد و قبل از دیدار با خلیفه، به نزد یزید رفت و به او گفت: بزرگان اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله همه مرده اند و معاویه نیز روزی خواهد مرد. تو چرا جای او را نگیری مگر تو چه کم داری؟ چرا پدرت نمی خواهد از مردم برای تو بیعت بگیرد؟

یزید گفت: تو می گویی چنین کاری شدنی است؟ چرا شدنی نباشد؟! یزید ماجرا را به معاویه خبر داد و از مغیره پرسید: چه کسی می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ بیعت مردم کوفه را

من و بیعت مردمِ بصره را زیاد بن ابیه انجام می دهد؛ چون این دو شهر چنین کاری را انجام دهند، دیگر کسی مخالفت نخواهند کرد.

مغیره بن شعبه به کوفه برگشت و مأموریت خود را انجام داد، عدّه ای را همداستان با خود کرد و سپس پسرش را با عدّه ای به دمشق نزد معاویه فرستاد که اینان از تو می خواهند یزید را به ولایت عهدی منصوب کنی! معاویه از راه دوراندیشی و یا دیرباوری به آنان گفت: در این کار شتاب مَکنید. سپس از پسر مغیره پرسید: پدرت دین این مردم را به چند خریده؟! هر یکی را به سی هزار درهم راضی کرده است که معامله ای ارزان بوده است.(۷۲)

بنابراین معاویه بدون دلیل، جوانی از بنی هاشم را نمی ستاید. نکته مهم اینکه: حضرت علی اکبرعلیه السلام در طول زندگانی خود، شخصی بافضیلت و باتقوا و دارای منزلتی خاص در میان بنی هاشم و مسلمین است و همین که معاویه در جهت اغراض خود، از او ستایش می کند، بهترین دلیل بر جایگاه حضرت علی اکبرعلیه السلام در اجتماع آن روز است.(۷۳)

حضرت علی اکبرعلیه السلام به سوی فرات

آب مایه حیات هر جانداری است که به آن نیاز دارد، همان گونه که خدای تعالی فرموده: «وَجَعَلْنا مِنَ الْمآءِ کُلَّ شَی ءٍ حَیاً»؛ (۷۴) «حیات هر جانداری را از آب قران قرار دادیم».

خداوند تبارک و تعالی در این جهان، حیات و ادامه آن را برای هر موجود زنده ای وابسته به آن قرار داده؛ لذا آن را برای همه مباح نموده و فرموده است: «الناس شرع سواء فی الماء والکلاء»؛ «مردم در استفاده از آب و مرتع برابرند». تنها افراد پست عنصر و بی ریشه و لئیم آن را از مردم باز می دارند، کسانی

که حیات انسانها برای آنان بی ارزش است.

در تاریخ زندگی پیامبران الهی و پیشوایان حقّ، منع استفاده از آب حتّی از دشمنانشان وجود ندارد و این موضوع هرگز از کسی، که بویی از شرافت و جوانمردی برده، شنیده نشده است.

در جنگ صفّین، معاویه لعنه اللّه بر رودخانه مسلّط گردید و آب را از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام منع نمود؛ در مقابل، چون رهبر سالکان و پیشوای عارفان علی بن ابی طالب علیه السلام آب را از آن ستمکاران ددمنش پس گرفت، آن را بر دوست و دشمن آزاد ساخت.

حضرت سید الشهداءعلیه السلام در مسیر حرکت به سوی کربلا، حرّ و لشکر هزارنفره او را به همراه اسبانشان سیراب ساختند، در حالی که آب، گرانبهاترین و کمیاب ترین چیزی بود که در اختیار داشتند؛ امّا روح قدسی و بخشش نبوی و ذات طیب و طاهر آن حضرت اجازه نداد در آن بیابان سوزان، از جود و بخشش حیاتی ترین ذخایرشان امتناع ورزد.

اینجاست که مصداق «از کوزه برون همان تراود، که در اوست» تحقق می یابد و همین گروه در آن صحرای خشک، که جرعه ای آب به ارزش جان بود، از احسان و کَرَم امام حسین علیه السلام بهره مند گردیده و سیراب شده بودند، در صحرای کربلا، آن آب فراوان پرتلاطم و موّاج را، که خود از آن می نوشیدند، از خاندان محمّدصلی الله علیه وآله دریغ داشتند.

چون پاسداران خیمه ها، از طُرُق معمول، راهی به طرف آب نداشتند و حکمت الهی نیز اجازه کرامت و اعجاز را نمی داد.

پای نهادن بر نیزه و شمشیر برای خاندان رسالت آسان تر بود تا روی برگرداندن از درمانده، تا چه رسد به خاندان خود عنایت و لطفی ننمایند. ما از

رنج ها و سختی هایی که مخدّرات حرم دیده اند، بی خبریم. شدّت تشنگی بر خاندان امامت به گونه ای بود که اشرف مخلوقات و عزیزترین آنان نزد خدای تعالی و سید جوانان اهل بهشت در آتش تشنگی می سوخت. این است پستی و رذالت بنی امیه که خاندان رسالت را از آب محروم ساخته و در آن صحرای سوزان، مانع آب نوشیدن آنان شدند، در حالی که سیراب نمودن انسانی تشنه دارای اجری بزرگ است، حتّی اگر به آب و آبادانی نزدیک باشد.

آری، علی اکبرعلیه السلام به این اجر و فضیلتِ عظیم دست یافت. در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: در روز هشتم محرم، حضرت سید الشهداءعلیه السلام علی اکبرعلیه السلام را با سی سوار برای آوردن آب از فُرات، به سوی دشمن فرستاد. آنان خود را به لشکر دشمن زدند و از جنگ خون بار هراسی نداشتند و پس از نبردی سخت، به فرات دست یافتند، مشک ها را پُر کردند و به خیمه ها بازگشتند.

شبه پیامبر، علی اکبرعلیه السلام دوست داشت آب را زودتر از خود به تشنگان برسد و آماده بود حتّی در این راه، جان خود را از دست بدهد؛ امّا قطره ای از آب هدر نشود.(۷۵)

حضرت علی اکبرعلیه السلام در شب عاشورا

این شب، سخت ترین شبی بود که بر خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله گذشت؛ زیرا آکنده از بلاـ و غم و ناراحتی و گرفتاری بود، پر از ترس و وحشت. تمام راه ها به رویشان بسته بود، هیچ امیدی به زنده ماندن نداشتند، حتی قطره ای آب هم نبود تا به کودکان تشنه بدهند. آن لشکر انبوه، حرم نبوی را مضطرب و ترسان کرده بود و همه ناامید از پیروزی در این نبرد،

غربت و تنهایی، نبودن یاران کافی و عطش جگرسوز که تاب و توانشان را می گرفت.

از یک سو، صدای تاخت و تاز سواران دشمن و شیهه اسب های آنان، گوش مخدّراتِ حرم را می خراشید و از سوی دیگر، آه و ناله جانسوز کودکانِ تشنه و گاه فریاد ترس آنان، دلِ اهل حرم را آتش می زد. از سوی دیگر، نشانه های فتح و پیروزی در جبهه دشمن آشکار بود و صدای سرور و شادی و کف زدنشان را می شنیدند و خود را مغلوب آن درندگان تشنه خون می دیدند.

امّا می بینیم حال و هوای مَردان مجد و شرف، عزّت و شجاعت؛ یعنی بنی هاشم چگونه بود. آیا روحیه ای داشتند که به حیات ادامه دهند و در نبرد فردا حماسه آفرینند؟ آری، شیرزادگان خانه ابوطالب و یاران برگزیده بی مانند حضرت سید الشهداءعلیه السلام در آن شب، که طوفانِ ترس و وحشت و بلا همچو باران از هر سو بر آنان می بارید، غرق نشاط و سرور و شادی غیر قابل وصفی بودند و چون کوه های سرکشیده استوار و مصمّم؛ گویی بند از پایشان گسسته و چون مرغانِ آزاد بعضی سرگرم عبادت و عدّه ای برای جنگ فردا آماده می شدند. مناجات و راز و نیازشان در حال قیام و قعود، رکوع و سجودِ آنها بی نظیر و غیر قابل توصیف بود و آنها لحظه به لحظه خود را به خدا نزدیک تر می دیدند.

جوانان کربلا، الگوی امروز ما

در تمام حرکت های بزرگ اصلاح طلبانه و انقلاب های رهایی بخش، حسّاس ترین مسؤولیت ها برعهده نیروهای توانمند جوان قرار داده می شود. در نهضت عاشورا نیز مهم ترین و سرنوشت سازترین نقش ها را نیروهای جوان عهده دار بودند که طی آن، هفتاد و دو تن از بهترین مردان شهید شدند.

امام رضاعلیه السلام

به ریان بن شبیب فرمود: ای پسر شبیب! هیجده نفر از ما بنی هاشم در کربلا شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشتند.

این هیجده نفر به استثنای فرمانده لایق و پیشوای عالی قدر خود، امام حسین علیه السلام که پنجاه و هفت ساله بود، همه جوان بودند؛ جوانان سی و پنج ساله و کمتر تا نوجوانان دوازده و ده ساله! سایر جانبازان کربلا نیز اکثراً نسل جوان بودند. در حقیقت می توان گفت: اکثریت فداکاران قهرمان کربلا را جوانان تشکیل می دادند.

هنگامی که یزید بن معاویه شرافت و فضیلت را لگدکوب می کرد، این جوانان فداکار مردانه قیام کردند. سیمای جوانی این جوانانِ پرشور و از جان گذشته تا همیشه در تاریخ رستاخیز حسینی می درخشد. آری، چهره تابناک آن جوانان بود که تلألؤ خاص قیام تاریخی حسین علیه السلام را در دل قرن ها به یادگار گذاشت.

ویژگی جوانان کربلا

در اینجا نمونه هایی از ویژگی های این جوانان را که تا آخرین قطره خونشان از رهبر والای نهضت عاشورا حمایت نموده اند، را برمی شماریم:

الف) ایمان راسخ: جوانان پاک بازِ واقعه عاشورا، به دلیل پرورش در دامان خانواده های مؤمن و پرهیزکار، به کامل ترین مراحل ایمان دست یافته و در راه حاکمیت احکام الهی آماده شهادت بودند.

وقتی امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا در منزل قصر بن مقاتل، به دنبال خوابی که دیده بودند، جمله «إنّا للّه وإنّا إليه راجعون» را بر زبان آوردند، علی اکبرعلیه السلام جلو رفت و علّت را جویا شد.

حضرت فرمود: در خواب دیدم که اسب سواری نزد من ظاهر شد و گفت: این قوم شبانگاه در حرکت است و مرگ به استقبالشان می آید. علی اکبرعلیه السلام گفت: ای پدر! آیا ما بر حقّ نیستیم؟

حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما بر حقّیم. علی اکبرعلیه السلام گفت: پس ما را از مرگ باکی نیست.

ب) بصیرت: در دوران حکومت اموی، به دلیل تبلیغات زهرآگین علیه خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله، تشخیص حقّانیت امام حسین علیه السلام کار آسانی نبود. حتّی بسیاری از سیاست مداران بزرگ تحت تأثیر وضع حاکم، قیام آن حضرت را مورد انتقاد قرار می دادند، در چنین موقعیتی، عدّه ای از جوانان بابصیرت، نسبت به ضرورت قیام امام حسین علیه السلام، بدون هیچ تردیدی، با تمام وجود به حمایت از او پرداختند.

امام صادق علیه السلام در توصیف صفات حضرت عباس علیه السلام می فرماید: خدا رحمت کند عموی ما عباس را، او از بصیرت و ژرف بینی بسیار نافذ و از ایمان بسیار استوار برخوردار بود. به همراه اباعبد اللّه به جهاد پرداخت و در نهایت هم، به فیض شهادت نایل آمد.

آری به برکت همین بینشِ ژرف و بصیرتِ کامل، دشمن نتوانست راه او را از امام حسین علیه السلام جدا سازد.

ج) وفاداری: بارزترین صفت جوانان کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان بود که در سخت ترین شرایط، حاضر نشدند بیعت خود را با امام علیه السلام نقض کنند. امام صادق علیه السلام با اشاره به نهایت وفاداری علمدار کربلا فرمود: «شهادت می دهم که در برابر جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله همواره تسلیم بودی. همیشه به جهت خدا وفادار ماندی و لحظه ای از خیرخواهی کوتاهی نکردی».

د) ادب: از ویژگی های دیگر یاران امام حسین علیه السلام، به ویژه جوانان کربلا، آراستگی به فضیلت ادب است. در این میان، قمر بنی هاشم علیه السلام دارای منزلتی خاص است. حضرت عباس علیه السلام بدون اجازه کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست، هنگامی که در حضور برادر

می نشست، همانند یک بنده در مقابل مولای خود در کمال تواضع، بر روی دو زانو می نشست.

ه) جوانمردی: یکی دیگر از ویژگی های جوانان کربلاـ جوانمردی و از خود گذشتگی آنان بود. در بین این جوانان، جوانمردی حضرت ابوالفضل علیه السلام زبانزد است.

و) پای بندی به احکام و ارزش ها: ویژگی دیگر اصحاب امام حسین علیه السلام، پاسداری از احکام الهی و پافشاری بر ارزش های اصیل دینی است. مثلاً در بحبوحه جنگ، هنگام ظهر مشغول نماز می شوند.

ز) رشادت: وَهَب جوانی بیست و پنج ساله بود که بعد از اجازه امام حسین علیه السلام، به میدان تاخت و با رشادت عجیبی جنگید، به طوری که نوزده سواره و بیست پیاده را کشت، آن گاه هر دو دست او را قطع کردند و او هم چنان جنگید تا او را اسیر کرده و نزد عمر بن سعد آوردند. عمر سعد که صلابت و دلاوری او را دیده بود، به او گفت: «ما أشدّ صولتک»؛ «چقدر صولت و رشادت سختی داری؟» سپس دستور داد گردنش را زدند.

ح) صبر و استقامت: مصایب امام سجادعلیه السلام از جمله سه شبانه روز تشنگی و شدّت تب و التهاب، شهادت و کشته شدن پدر و برادر خردسال و عموها و عموزادگان و تمام یاران، تاراج خیمه ها و اسارت بانوان و اهل بیت علیهم السلام را ناظر بودن، نشان دهنده عظمت صبر و استقامت آن امام بزرگوار است. علاوه بر موارد مذکور، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، عفو و بخشش، آزادگی و عزّت نفس و اخلاص و رأفت و ... از دیگر اوصاف جوانان کربلا است.(۷۶)

در درجه ایمان و مرتبه یقین و استواری بر حقّ، به آنجا رسیده بودند که هیچ مانع و

رنجی آنان را از نهضت مقدّسشان در برابر باطل بازنمی داشت. نه سستی در اراده شان بود و نه پشیمانی. هیچ عاملی از شدّت محبت و وابستگی آنان به سبط پیامبرصلی الله علیه وآله نمی کاهید، تا آنجا که امام علیه السلام در آن شب، بیعت خود را از آنان برداشت و اجازه رفتن داد و فرمود: «سیاهی شب همه جا را فرا گرفته؛ چون مرکبی رام او را برگیرید و هر یک دست مردی از خاندان مرا گرفته در این تاریکی پراکنده شوید. اینان مرا می خواهند اگر به من دست یابند، با دیگران کاری ندارند».

حضرت ابوالفضل و علی اکبرعلیهما السلام از جا برخاسته و گفتند: چرا چنین کنیم؟ خداوند بعد از شما ما را زنده نگذارد! سپس دیگر هاشمیان و یاران باوفا از کودک جوان، میانسال و پیر سخنانی مشابه گفتند.

امّا علی اکبرعلیه السلام در آن انبوه لشکر و آن صدمات توان فرسا، جان بازی و فداکاری را از حدّ گذراند و از سر اخلاص و با نشاطی کامل در راه یاری و دفاع از حقّ و برانداختن باطل، باران تیر و ضربات شمشیر و نیزه دشمن را پذیرا بود.

در یکی از زیارات این بزرگوار، از کلام امام معصوم علیه السلام چنین آمده است: «شهادت می دهم تو از آنانی که از فضل و عطای خدا مسرور و شادند و این منزلت هر شهیدی است، تا چه رسد به منزلت محبوب خدا و مقرّب نزد رسول خداصلی الله علیه وآله. خدای تعالی در برابر هر لفظ و لحظه و سلوك و حركت، از فضلش آن قدر به تو ببخشاید كه تمام ساكنان علّيين بر آن غبطه آرند. ای كه جدّت كريم، پدرت كريم

و خودت کریم هستی.(۷۷)

شهادت حضرت علی اکبرعلیه السلام

این جایی است که زبان هر سخنرانی بسته می شود و قلم هر نویسنده ای از نوشتن بازمی ماند؛ زیرا نمی داند از کدام ویژگی و خصلت های فراوان او دم زند. از شجاعت مشهود و معهود او، یا تأثیر فقدان او در جامعه، در خاندان بنی هاشم و به ویژه پرده نشینان حرمِ وحی، در آن سرزمین خونین و وحشت بار، روزی که امید خود را از دست دادند و آیینه تمام نمای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله را شکسته و خُرد شده دیدند، او را ستون خیمه ها و امنیت خود و پناه آرزویشان بعد از امام حسین علیه السلام می دانستند، که شأن فرزند ارشد بعد از بزرگ خانه این گونه است، به خصوص هنگامی که ویژگی های خانواده را از شهامت کمالات و فضایل دارا باشد.

از حرم شگفت نیست؛ آن گاه که اراده رفتن به میدانِ نبرد نمود، به او پناه برده و گردش حلقه زدند و گفتند: به تنهایی و غربت ما رحم نما؛ زیرا افول اختر رسالت را می دیدند و دور شدن صدای او را می شنیدند. آیینه جمال نبوی را رو به کسوف، و خُلق و خوی محمدی که امید یتیمان و پناه بی پناهان است، یار سفرکرده می یافتند که قصد کوچ به دیار محبوب دارد.

اکثر مورّخین اسلامی بر این عقیده اند: «اوّل شخصی که بعد از اصحاب و یاران از خاندان اهل بیت به شهادت رسید، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام - علی اکبرعلیه السلام - می باشد.(۷۸) چنانچه در زیارت آن حضرت آمده: «السلام علیك یا أوّل قتیل، من نسل خیر سلیل، من سُلاله إبراهیم الخلیل».(۷۹)

بعضی دیگر از تاریخ نویسان بر این عقیده اند: اوّل شهید از اهل بیت علیهم السلام، حضرت

علی اکبرعلیه السلام نبوده؛ بلکه اوّل کس را عبداللّه بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب دانسته اند.(۸۰)

و بعضی مثل شعبی، اوّلین کشته را قمر بنی هاشم علیه السلام دانسته است.(۸۱) صاحب کتاب منتخب التواریخ در این باره می نویسد: محتمل است که مراد از اوّلیت در شأن و مرتبه باشد، چنانچه می گویند: فلانی اوّل عالم یا اوّل تاجر شهر است.(۸۲)

پس از اینکه تمام اصحاب و یاران ابی عبد اللّه علیه السلام به شهادت رسیدند، آن آقازاده از پدرِ بزرگوارش اجازه مبارزه گرفت و امام حسین علیه السلام به او اجازه داد.(۸۳)

وداع حضرت علی اکبرعلیه السلام

حضرت علی اکبرعلیه السلام با اهل حرم خداحافظی کرد و با آنها بدین گونه سخن گفت: سلام بر تو ای برادر! و بر شما ای اهل بیت اطهر! این آخرین سلام و کلام است و شما مرا جز در بهشت نخواهید دید.

صدای گریه و زاری بلند شد، همگی از جای جستند و دور او حلقه زدند و دست ها در آغوشش گرفتند و هریک چنان ناله و گریه کردند که بی هوش شدند و بر خاک افتادند.

وداع خصوصی حضرت علی اکبرعلیه السلام با امام سجّادعلیه السلام:

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده: من روز عاشورا به مرض شدیدی گرفتار بودم، ناگاه دیدم یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می بوسد. نظر کردم دیدم برادرم علی اکبرعلیه السلام است، که در کمال ادب روی پایم افتاده و صورت خود را به کف پایم می مالد. گفتم: ای برادر تو را چه می شود که حالتت دگرگون و گریانی؟! گفت: پدر تنها مانده و یارانش کشته شده اند، قصد دارم که جانم را نثارش کنم.(۸۴)

علی اکبرعلیه السلام در آخرین لحظات، با عمّه ها و خواهرها و سایر

زنـان که هشـتاد زن از کوچـک و بزرگ دور او را احـاطه کرده بودنـد، خـداحافظی کرد، بـا پـدر بزرگوارش نیز وداع کرد و سیلاـب اشـک از چشـمان مبارک حسـینِ فاطمه جاری شـد، پس او را در آغوش گرفت و چون گل او را می بوییـد و ناله می کرد.(۸۵)

چون علی اکبرعلیه السـلام عازم میـدان گردید، از پدر بزرگوارش اجازه جهاد طلبید، حضـرت به او اذن داد.(۸۶) آن بزرگوار جـانب میـدان روان گشت، آن پـدر مهربـان نگـاه مأیوسانه به جوان کرد و انگشت سـبابه به سوی آسـمان بلنـد نمود، مَحاسـن شریف را روی دست گرفت و گریست و عرض کرد: «خـدایا! گواه بـاش! جوانی که در خلقت و سـیرت و گفتـار، شـبیه ترین مردم به پیامبرت بود، به جنگ این مردم رفت. هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم، به صورت او نگاه می کردیم. خدایا! برکات زمین را از ایشان بازدار و آنها را پراکنـده ساز و میان آنها جدایی افکن و جمع آنها را متفرّق فرما و والدین را هرگز از ایشان راضی مگردان، که این جماعت ما را دعوت کردند تا یاری کنند؛ ولی شمشیر بر روی ما کشیدند.

پس آن حضـرت بانـگ بر عمر سـعد زد: از مـا چه می خـواهی؟ خداونـد رَحِم تـو را قطع کنـد! و هیـچ کـار را بر تو مبـارک نگرداند! و بعد از من کسـی را بر تو مسلّط کند که در بستر سرت را ببرد، چنان که رَحِم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با رسول خداصلی الله علیه وآله مراعات نکردی.

پس به آواز بلند این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرّیهً

بعْضُها مِنْ بعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛(۸۷)

«به یقین، خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. آنها فرزندان و نسلی بودند که در فضیلت و برتری، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست».(۸۸)

با توجّه به این آیه شریفه که مربوط به پیامبران الهی و اوصیای آنان است، از تلاوت آن توسط امام در چنین موقعیتی استفاده می شود که: حضرت علی اکبرعلیه السلام دارای مقامات عالیه و کمالات نفسانی و شایسته مقام امامت بوده اند.(۸۹)

در کتاب روضه الاحباب نقل شده: امام حسین علیه السلام به دست خود، لباس جنگ به قامت حضرت علی اکبرعلیه السلام پوشانید، و کلاه خودی فولادی بر سر او گذاشت. کمربند چرمی که از علی مرتضی ع...ěالسلام به یادگار داشت، بر کمر وی بست و شمشیر مصری بر میان او حمایل کرد و اسب عقاب را به او داد تا سوار شود و او را بدین گونه روانه میدان کرد.(۹۰)

حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدّت غم گاهی می نشست و گاهی برمی خاست و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! شاهد باش که علی را فدای امّت جدّم کردم.

خدا بسوزد دلم، واقفی که جانم رفت ز جان عزیزترم، اکبر جوانم رفت(۹۱)

پس آن شاهزاده به میدان رفت، جمیع لشکر حیران جمال نورانی او شدند. چون به میدان رسید، بر آن سپاه تاخت و قوّتِ بازویش - که نشانه ای از شجاعت حیدری بود - بروز داد و رجز می خواند:

أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت اللَّه أولی بالنبی «من علی فرزند حسین بن علی - علیهم السلام - هستم، سوگند به خدا! ما از هر

کس به پیغمبرصلی الله علیه وآله اولاتر و نزدیک تریم».

پس حمله می کرد و آن نامردان شقی را می کشت و به هر جانب رو می کرد گروهی را به خاک هلاکت می افکند، آن قدر از ایشان کشت تا صدای ضجّه و شیون از آنها بلند شد. به سند معتبر روایت شده: آن بزرگوار با اینکه تشنه بود، یک صد و بیست نفر را کشت.

در کتاب «الدمعه الساکبه» نوشته شده: هنگامی که حضرت علی اکبرعلیه السلام عزم میدان نمود، زن ها دور او جمع شدند و به او گفتند: به غُربت و بی کسی ما رحم کن و تعجیل به قتال مکن؛ چون تحمّل دوری تو برای ما سخت است.(۹۲)

ارباب مقاتل می نویسند: هنگامی که آن آقازاده اراده مبارزه کرد و به سوی دشمن حرکت نمود، امام محاسن سفید خود را به جانب آسمان بلند کرد و گویا با بلند کردن ریش خود، یک نوع استغاثه به درگاه الهی نمود.

مرحوم ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی در این رابطه می گوید: «لفظ شیب اگرچه در مطلق موی ریش استعمال شده، لیکن استعمالش در موی سفید بیشتر بوده، و محتمل است: محاسن آن بزرگوار در همان حال که فرزندش را به سوی میدان روان دید، سفید شده باشد؛ چه غم بسیار موجب سفید شدن ریش می شود.(۹۳)

حضرت علی اکبرعلیه السلام هنگام رفتن به میدان، شروع به تلاوت آیاتی از قرآن نمود؛ این بدان جهت بود که پیروان ادیان در طول قرون، هم میزان سنگ دلی و شقاوت دشمنانِ اهل بیت علیهم السلام را بدانند، و هم به درجه فداکاری و جانبازی آن چنان فرزندی در راه احیای دین پی ببرند و بدانند که این چنین قربانی دادن، ارجمندترین آیین است و

هرکه این ندای رسا و آسمانی را بشنود، درمی یابد برای برپایی شریعت، گران ترین و عزیزترین موجود عالم را باید فدا نمود و نباید از قربانی کردن مهم ترین ذخایر کوتاهی کرد.

به هر حال، حضرت علی اکبرعلیه السلام مرکب به سوی میدان راند. با رسیدن او به میدان رزم، لشکر ستمگر دشمن، گویا جمال محمدصلی الله علیه وآله، جلال علی علیه السلام، عصمت فاطمه علیها السلام، کرامت حسن علیه السلام و شجاعت حسین علیه السلام را در برابر خود جلوه گر دید. این جوان رعنا که به گروه دشمن می تازد، آیا علی اکبرعلیه السلام است، یا جدّش امیر مؤمنان علیه السلام یا چنگال توانمند مرگ که به جان آنان فرو می رود، یا صاعقه برق که آنان را می سوزاند؟! گروهی از شجاعتش مدهوش و میخ کوب. فریاد تکبیر و تبارك اللّه بلند بود. به هر سو که می تاخت، دشمن می گریخت و هیچ کس توان رویارویی با او را نداشت.

در میدان نبرد آرام نداشت؛ گاه رجز می خواند و خود را معرفی می کرد، گاه هدفش را می گفت و از دلاوریش سخن می گفت.(۹۴) گاه به خیمه حمله می کرد و سپاه متجاوز را به میسره می کشاند و گاه به قلب دشمن می تاخت. هیچ دلاوری با او روبرو نمی شد، مگر آنکه دونیمش می کرد. هیچ شجاعی پیش نمی آمد مگر آنکه کشته می شد، تا آنکه یك صد و بیست پهلوان را از دم تیغ گذراند. از انبوه لشکر بیم نداشت و در اوج نبرد، نشانه های اجداد طاهرینش از او می درخشید.

امّا افسوس! کثرت زخم و خونریزی فراوان و شدّت تشنگی توانی برایش نگذاشت تا با آن ددمنشان، پیکار را ادامه دهد. در اینجا بود که شوق لقای پروردگارش در او شدّت یافت. خواست از

حیات پـدر توشه ای برگیرد و با او وداعی دیگر داشـته باشـد. از میـدان نزد پـدر آمد و زبان به شـکایت گشود، ضـربات تیر و شمشـیر، گرما و تشـنگی تاب و توانش را کاسـته بود، عرضه داشت: سنگینی آهن توانم را برده، آیا آبی هست تا علیه دشمنان نیرو گیرم؟!

شاید برآورده کردن درخواست حضرت علی اکبرعلیه السلام، از ناحیه پدرش حضرت سید الشهداءعلیه السلام از طریقی چون معجزه ممکن و میسر بوده؛ امّا حضـرت از این کار امتناع ورزید تا بلکه فرزندش به مقام بالاتری دست یابد و در روز رستاخیز نزد خداونـدِ جلیل، به خاطر شـهادت مظلومانه اش پاداش بیشتری داشـته باشـد. پس او را بشارت داد که به زودی به دریای بی کران رحمت خداوندی وارد می شود و جدّ بزرگوارش آن منجی بزرگ صـلی الله علیه وآله او را با جامی سیراب خواهد کرد که هرگز تشنه نخواهد شد، آن گاه انگشترِ خود را به او داد تا در دهان گذارد.

حضـرت علی اکبرعلیه السـلام در حـالی به میـدان رفت که آن بشارت صادقه، سـر تا پای او را غرق نشاط و سـرور کرده بود؛ دیگر نمی دانست دشـمن سـر یا سینه او را نشانه می رود یا به منتهای آرزویش نزدیک می شود، تا آن که تعداد کشته گان را به دویست نفر رساند.

انتظارش سـرآمد و شـهادت بر فراز سـر مطهّر او به پرواز درآمـد. شمشـیر مرّه بن منقـذ عبدی سـر آن بزرگوار را نشانه رفت و سپس ضـربت نیزه بر پشت وی، بی تاب و توان، گردن اسب را با دسـتان گرفت، اسب او را میان لشـکر برد، دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیکرش را قطعه قطعه کردند.

در آخرین نفس ها با سلامی به

پـدر، آن هم زیر ضـربات شمشـیر و نیزه، او را وداع گفت؛ امامش را ندا داد: این جدّم است که به شـما سـلام می کند، با جام سرشارش، شربت آبی به من نوشانید که هرگز تشنه نخواهم شد. و می فرماید: جامی هم برای شما آماده است.

با شـنیدن این پیام، امام حسین علیه السلام باشتاب خود را به جگرگوشه اش رساند تا شاید به دیدار او نایل آید و سخنی دیگر از او بشـنود؛ امّا این گمان تحقّق نیافت و آرزو جامه عمل نپوشـید. پیکر امیـد رسالت را غرق خون بر خاک افتاده دید، محبت پدری به وجد آمد، خود را بر روی بدن از هم گسـیخته علی افکند، صورت بر صورت گذارد، رایحه جدّش رسول خداصـلی الله علیه وآله و عطر و بوی عصـمت را از او استشـمام کرد، وقت وداع گذشـته بود و نشـانه ای از حیـات نمانـده بود. امـام علیه السلام فرمود: بعد از تو خاک بر دنیا! چقدر اینان بر خدای رحمن و دریدن حرمتِ پیامبرصلی الله علیه وآله جری شده اند.

گاه از فقدان شـبه پیامبرصـلی الله علیه وآله متأثّر می گردید و گاه از اینکه (به ظاهر) نمی توانست کاری کند، غصّه ها بود که جرعه جرعه فرو می خورد و سـیمای حضـرتش پوشـیده از اشک می گردیـد و آنچه را در جانِ سوخته اش از غم و اندوه بود، این چنین بر زبان آورد: بر جدّ و عمو و پدرت سـخت است آنان را بخوانی، پاسخت نگویند. آنان را به فریادرسی بخواهی، به فریادت نرسند.

سپس دست مبارک را از خونِ مطهّر او پر ساخت و به سمت آسمان افشاند که قطره ای از آن به زمین نیامد.

امام علیه السلام در خود توانی ندید تا

پیکر قطعه قطعه پاره جگر و آرام روحش را حمل کند، جوانان بنی هاشم را خواند تا او را به خیمه گاه شهدا ببرند. جوانان علی را بردند، پیکری غرق به خون که انوار عزّ و شرف او را فرا گرفته، بدنی پاره پاره از ضربات تیر و نیزه و شمشیر. و پرده نشینان خانه وحی با سینه های سوخته و گیسوانی پریشان و ناله هایی که به گوش فرشتگان می رسید، او را نظاره می کردند، در حالی که عقیله بنی هاشم حضرت زینب علیها السلام پیشاپیشِ آنان بود، علی را استقبال کردند و خود را بر جنازه او انداختند.

خیلی روشن است که هنگام مبارزه، نگاه اهل حرم علی الخصوص حضرت زینب علیها السلام به میدان، لحظه ای قطع نمی شد. تا اینکه صدای «یا أبتاه! علیکَ منّی السلام» در فضا طنین انداز شد.

ارباب مقاتل و تاریخ نگاران می نویسند: حمید بن مسلم (یکی از راویان کربلا) می گوید: «چون علی اکبرعلیه السلام شهید شد، دیدم زنی مانند آفتاب تابان باعجله از حرم بیرون دوید و فریاد واویلا برکشید و می گفت: ای میوه دلم و ای حبیب قلب برادر! و خود را روی بدن علی اکبرعلیه السلام انداخت. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام است».(۹۵)

صاحب کتاب «ریاض القدس» به نقل از علّامه مجلسی می گوید: اوّل کسی که بر سر کشته علی اکبرعلیه السلام آمده، زینب بود؛(۹۶) ولی در کتب تاریخی معتبر، اشاره ای به حضور حضرت زینب علیها السلام به عنوان اولین کس نشده است.

آنچه مستفاد از کتب ارباب مقاتل است و به حسب ظاهر هم همین بوده، که وقتی صدای «یا أبتاه» علی اکبرعلیه السلام بلند شد، امام خود را بر بالین فرزندش رساند. و بعضی از

صاحبان قلم می گوینـد: سـبب آمـدن عقیله بنی هاشم زینب علیها السـلام به بالین فرزنـد برادرش، این بود که می خواست دل برادرش را تسلّی دهد، گویا حضرت سید الشهداعلیه السلام کنار فرزندش علی بسیار ماند و خواهرش نگران بود.

امام سجّادعلیه السلام و شهادت برادرش حضرت علی اکبرعلیه السلام

از امام زین العابـدین علیه السـلام روایت شـده: چون برادرم مرا وداع کرد و برفت، ساعتی نگذشت که دیدم تمام زنان از کنار مـن رفتنـد، و رو بـه بیرون خیمـه گذاشـتند، و بـه جز یـک کنیز، دیگر کسـی به بـالین من نمانـد و او نیز گریه می کرد. از وی پرسـیدم: چه روی داده؟ ناگـاه دیـدم عمّه ام سراسـیمه مراجعت کرد و او را از جـواب من منع نمـود. گفتم: ای عمّه! چه روی داده؟ گفت: نه مرا یارای گفتن است و نه تو را طاقت شـنیدن. همان بهتر که دامن خیمه را بلنـد نماینـد تا خود قضـیه را ببینی. چون دامن خیمه را بالا زدند، دیدم پدرم پیکر چاک چاک برادرم را به سوی خیمه می آورد.(۹۷)

ناگفته نمانـد: اکثر مورخّین و ارباب مقاتل می نویسـند: امام علیه السـلام خطاب به جوانان بنی هاشم فرمود: بیاییـد و علی را به خیمه برسانید.

اسماعیل کربلا، حضرت علی اکبرعلیه السلام

حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام از جانب پروردگار مأمور شد تا فرزندش اسماعیل علیه السلام را قربانی نماید؛ ولی بالاخره گوسـفندی فرسـتاده شد و به جای اسـماعیل علیه السـلام ذبح گردید؛ امّا اسـماعیل کربلا، حضرت علی اکبرعلیه السلام در راه دفاع از قرآن و ولایت قربانی گردید، فرقش را شکافتند و بدنش را لگدمال نمودند و سرش را جدا کردند.

علاّمه شوشتری در «الخصائص الحسـینیه» می گویـد: حِجر اسـماعیل ذبیـح، متّصل است به کعبه، و در آن است قبر اسـماعیل و دخترانش، و مـابین رُکن و مقـام، قبر هفتاد پیغمبر است که همگی از گرسـنگی مرده انـد، چنانچه در اخبار مأثور است. امّا قبر علی اکبرعلیه السلام متّصل به قبر امام حسین علیه السلام است و قبر هفتاد و دو صدّیق در پایین پای اوست که

همگی تشنه کشته شدند و در یک گودال مدفونند و حائر به ایشان محیط است و در آنجا دویست نبی و دویست وصی مدفونند، چنانچه در روایات صحیحه است.(۹۸)

فدایی حسین علیه السلام

سید بن طاوس رحمه الله در کتاب «طرائف» و نیز صاحب کتاب «الدرّ النظیم» هر دو روایت زیر را نقل نموده و سندش را به ابن عباس رسانده اند:

ابن عباس می گوید، بر پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شدم، دیدم آن حضرت، ابراهیم را به ران چپ و حسین را به ران راست نشانده و گاهی این را بوسه می زند و گاهی دیگری را، در این هنگام حضرت جبرئیل از جانب خداوند وحی آورد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل از جانب خداوند مرا سلام رساند و گفت: «خداوند این دو فرزند را برای تو باقی نمی گذارد؛ یکی را فدای دیگری کن».

حضرت رسول صلی الله علیه وآله نگاهی به ابراهیم کرد و گریست و نگاهی به حسین علیه السلام نمود و گریست، آن گاه فرمود: مادرِ ابراهیم کنیزکی است و اگر مرگِ ابراهیم رسد، جز من کسی محزون نشود؛ ولی مادر حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام است و پدرش علی پسر عمّ من و گوشت و خون من است؛ چون حسین علیه السلام را وفات رسد، دختر من فاطمه علیها السلام و پدرش علی علیه السلام محزون شوند و مرا نیز حزن فرا گیرد، لاجرم اختیار کردم حزن خود را بر حزن فاطمه و علی علیهما السلام. پس از سه روز، ابراهیم فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله فوت نمود، هرگاه رسول خداصلی الله علیه وآله حسین علیه السلام را ملاقات می نمود، می فرمود: «فدیتُ من فدیتُه بابنی ابراهیم»؛(۹۹) «فدا شوم فدای کسی که پسرم ابراهیم را فدای

او کردم».

چشمان حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزند گران است

همگان کم و بیش داستان حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندش را شنیده اید که چقدر در دوری حضرت یوسف علیه السلام ناله زد و گریان بود؛ چرا که حضرت یوسف علیه السلام پاره جگر پدر و میوه دل او بود، آن هم فرزندی مثل حضرت یوسف علیه السلام! حقّ دارد این پدر در فراق فرزند گریه کند.

چنان که نوشته اند: حضرت یعقوب علیه السلام آن قدر در فراق فرزندش گریست که چشمانش سفید شد؛ ولی نقطه امیدی داشت و آن این بود که می دانست فرزند دلبندش زنده است. وقتی برادران یوسف علیه السلام، برادر را از پدر گرفتند و بردند، پدر آنها را تا دروازه شهر بدرقه کرد.

وقتی توطئه برادران اجرا شد، آنها برای اینکه خود را تبرئه کنند و بگویند ما نهایت مواظبت از یوسف را کردیم؛ ولی گرگ بیابان او را کشت، پیراهن یوسف را به خون آهویی آغشته کردند و برای صحّت گفتار خود، نزد پدرشان بردند. وقتی نگاه پدر به پیراهن افتاد، فهمید آنها دروغ می گویند؛ چه اینکه اگر گرگ یوسف را کشته بود، می بایست پیراهن یوسف پاره شده باشد، در حالی که کاملاً سالم بود.(۱۰۰)

با اینکه پدر می دانست فرزند دلبندش زنده است، این طور گریه می کرد و ناله می زد؛ امّا دلها بسوزد برای سید الشهداعلیه السلام که پاره تنش را برای حمایت از دین و قرآن، به میدان فرستاد. آن حضرت یک نگاه مأیوسانه؛ ولی پرمعنا به حضرت علی اکبرعلیه السلام کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد. این گریه کجا و گریه یعقوب کجا؟! حضرتِ یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف زنده است، و دیگر فرزندش را مقابل چشمانش نکشتند؛ امّا امام می دانست که فرزندش کشته می شود، چنانچه

در آخرین لحظات به فرزندش فرمود: برو به میدان از دستِ جدّت سیراب می شوی.(۱۰۱)

امام علیه السلام به بالین علی اکبر۷ رفت؛ ولی او را قطعه قطعه کرده بودند. همه ارباب مقاتل می نویسند:«فقطعوه بأسیافهم»(۱۰۲)؛«او را باشمشیرها پاره پاره کردند».

صاحب کتاب «معالی السبطین»(۱۰۳) خوابی را به نقل یکی از بزرگان و علما نقل می نماید، که مناسب دیدم ذکر شود: یکی از علما در عالم رؤیا، وجود مقدّس حضرت ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام را می بیند و مشاهده می کند که جراحات و زخم های بسیاری بر بدن شریفش وجود دارد. از آقا سؤال می کند: یابن رسول اللّه! این زخم ها چیست؟ آقا امام حسین علیه السلام می فرماید: این جراحات از ضربت شمشیرهای بنی امیه است.

آن عالِم از خواب بیدار می شود، دلش می سوزد و گریه می کند، روز دوم مجدّداً آن حضرت را در خواب می بیند، مشاهده می کند که تمام جراحات بهبود یافته؛ ولی دو زخمِ بزرگ هنوز وجود دارد. از آن حضرت، علّت بهبودی زخم ها و خوب نشدن این دو زخم را سؤال می کند. آن حضرت می فرماید: «اشک چشم دوستان و زائرینم باعث بهبودی شده؛ ولی این دو زخم هرگز خوب نمی شود. این دو زخم از تیر و شمشیر به وجود نیامده، اینها زخم قلب و دل است؛ یکی از زخم ها، هنگامی به وجود آمد که فرزندم علی اکبرعلیه السلام از روی اسب بر زمین افتاد و صدا زد: «یا أبتاه! علیک منّی السلام» و یکی دیگر، آن موقعی که برادرم قمر بنی هاشم علیه السلام از روی اسب بر زمین افتاد. در این دو مصیبت، قلب من همیشه شکسته و چشم من همیشه گریان است.(۱۰۴)

در این نقل خواب، دو نکته وجود دارد:

نکته اول: اینکه

وجود مقدّس اباعبد اللّه الحسین علیه السلام اذهان و افکار را متوجّه شخص نمی سازد. امام حسین علیه السلام نه تنها در این رؤیا، اشاره به رفتار گذشتگان می کند؛ بلکه دشمن نیز در روز عاشورا، به همین موضوع اشاره دارد، چنانچه لشکر عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفتند: «ای حسین! ما تو را به خاطر آن دشمنی که با پدرت داریم، می کشیم».(۱۰۵)

امام می خواهد به مردم و آیندگان بفهماند که این همه رنج ها و سختی ها، این همه بدعت ها و کج روی ها و این همه زخم ها و جراحت ها، همه از شورای سقیفه بنی ساعده سرچشمه گرفته است. امام همگان را متوجّه قرآن می کند، البته آن قرآنی که با علی علیه السلام همراه است: «علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض»(۱۰۶) و خلاصه سخن امام نیز، همگان را متوجّه حقّ می نماید، آن حقّی که میزانش اوست، چنانچه در روایت آمده: «علی مع الحقّ والحقّ مع علی». (۱۰۷)

نکته دوم: مشاهده شده بعضی از وعاظ این خواب را به گونه ای دیگر نقل می کنند و می گویند: «یک زخم روی سینه آقا و زخمی دیگر در قلب من است». پس اگر این رؤیا به صورت نقل قول و با ذکر سند بیان شود، بهتر است.(۱۰۸)

هنگام وداع حضرت علی اکبرعلیه السلام، سه ناله شنیده شد

شجاعت علی اکبرعلیه السلام آن قدر زیاد بود که کسی جرأت نمی کرد در مقابل او قرار گیرد، همه فرار می کردند. ابن سعد ملعون فریاد زد: چرا از چهار طرف با او جنگ نمی کنید؟ پس از چهار طرف میدان، او را احاطه کردند؛ یکی با نیزه، یکی با سنگ، یکی با تیر، یکی با شمشیر می زد. در این حال، منقذِ ملعون از پشتِ سر آمد و شمشیری

بر فرق مبارکش زد. حضرت علی اکبرعلیه السلام دیگر تاب و توان نداشت، خواست با فرق شکافته روی زین بنشیند، نتوانست. از طرفی غیرتش نمی گذاشت که خود را از روی اسب بیندازد، چه کند؟ به ناچار دست بر گردن اسب نمود، آن حیوان خود را به وسط لشکر کشاند. در این حال، سه ناله و سه صدا بلند شد:

صدای اول: چون حضرت علی اکبرعلیه السلام بر زمین افتاد، فریاد زد: «یا أبتاه! علیک منّی السلام». می گویند: هرگاه «علیک» بر «سلام» مقدّم شود، این سلام، تودیع و خداحافظی است؛ یعنی: ای پدر! من به عالم دیگر راهی شدم، اگر می خواهی به بالین من بیایی، دیگر مجال نیست.

عرض دیگری هم دارد، عرض کرد: ای پدر: من نمی گویم به بالین من بیا؛ ولی جدّم قدحی در دست دارد و می فرماید: «یا بنی! یا حسین! العجل العجل».

صدای دوم: هنگامی که امام حسین علیه السلام صدای فرزندش حضرت علی اکبرعلیه السلام را شنید، بی اختیار فرمود: «یا بنی! قتلوک»؛ چون می دانست مقصود حضرت علی اکبرعلیه السلام چیست.

از علیامکرّمه حضرت سکینه علیها السلام نقل شده: در آن حالت، پدر بزرگوارم را دیدم که چشم های مبارکش اطراف خیمه در گردش است، گویا نزدیک است روح از بدنش مفارقت کند.

صدای سوم: صدای علیامکرّمه حضرت زینب علیها السلام بود، که در آن حال صدا زد: «یا حبیب قلباه! وا ثمره فؤاداه!».(۱۰۹)

وجه نام گذاری حضرت علی اکبرعلیه السلام

در اینکه چرا امام حسین علیه السلام نام فرزندان خود را علی می گذاشت، رازی نهفته است و درسی گران بها به پیروان اهل بیت علیهم السلام می دهد. جستجوی حقّ در تاریخ، بهترین راهی است که می توان فلسفه عمیق و درونی این نامیدن را به دست آورد. تامّل در تاریخ بنی

امیه و دوران حکومت آنها، مطالبی بسیار ارزنده و مهم را به ارمغان می آورد.

امویان سیاستی را اجرا کردند که در اثر آن، داماد و وصی رسول خداصلی الله علیه وآله مورد تهاجم قرار گرفت، به حدّی که دستور می دادند بالای منابر، به امام علی علیه السلام ناسزا بگویند. این حرکت به شکلی دقیق و طرّاحی شده صورت گرفت که تا حدود یک صد سال پس از آن، میان مردم سوریه و لبنان این لعن و ناسزاها رایج بود، و در شهرهای غرب و شرق اسلام و در همه جا بر فراز منابر، علی علیه السلام را لعن می کردند.(۱۱۰) حتّی در مقدّس ترین شهرهای اسلامی، مکّه و مدینه، امام را لعن می نمودند و فقط در استان سیستان از فرمان معاویه سرپیچی شد که به جز یک بار بر منبر، امام را لعن نکردند.(۱۱۱)

خطیبان مزدور هیچ حیایی نداشتند، حتّی در مقابل خاندان علوی، آن امام بزرگ را لعن می کردند. چنان که علاّمه سید مرتضی عسکری این داستان را از ابن حجر نقل می کند: «در مجلسی که امام حسن مجتبی علیه السلام در آن حضور داشت، عمرو عاص بر فراز منبر رفت و امیر المؤمنین علی علیه السلام را مورد نکوهش قرار داد. پس از او، مغیره این کار را انجام داد. در این موقع، به آن حضرت علیه السلام پیشنهاد شد به منبر رود و جواب آن دو را بدهد. حضرت بالای منبر می رود و پس از حمد و ثنای الهی آن دو نفر را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: شما را به خدا سوگند می دهم آیا به خاطر ندارید که پیامبرصلی الله علیه وآله در جریانی، سواره، جلودار و راننده مرکب آن

سوار را لعن کرد؛ که آن سواره ابوسفیان بود و جلودار و راننده مرکب او، معاویه و پسرش یزید بودند.

طرح نابود کردن هواخواهان امام علی علیه السلام و نشر احادیث دروغین، سرلوحه کار بنی امیه بود. از یک طرف معاویه در سرزمین شام و از طرف دیگر، طرفداران و هم کیشان بنی امیه در مدینه، که مرکز حکومت اسلام بود، ساکت نبودند؛ خصوصاً عایشه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله اسلام را با فتواهای دروغین خود، حقایق را وارونه جلوه داد و با علی و فرزندانش دشمنی آشکار کرد، که به راه انداختن جنگ جمل، نمونه ای بارز از کارهای این زن به شمار می آید، تا جایی که بعد از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام، از رفتارش دست برنداشت و به پیروانش توصیه کرد که نام بچّه های خود را «علی» نگذارند؛ بلکه عبد الرحمن نام قاتل علی علیه السلام را انتخاب کنند. حال با این اوضاع و احوالی که به وجود آورده بودند، طبیعی است که با عکس العمل فرزندان علی علیه السلام رو به رو شدند.

وجود مقدّس امام حسین علیه السلام با آن جوّ حاکم و خفقانی که بود، نام فرزندان خود را علی می گذاشت. عبید اللّه بن زیاد به امام سجادعلیه السلام گفت: آیا تو علی بن الحسین علیهما السلام هستی؟ آن حضرت فرمود: آری. گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ آن حضرت فرمود: برای من برادری بود به نام علی، که مردم او را کشتند.(۱۱۲)

نکته مهمّی که در این قسمت از بحث وجود دارد، این است که عاشقانِ راستین امیرالمؤمنین علی علیه السلام نباید غافل باشند و به جای نام مقدّس و روح بخش علی و فرزندان او، نام های دیگری

را انتخاب کننـد. گرچه هرکس هر نامی که بخواهـد می توانـد انتخاب کند؛ ولی منصـفانه قضاوت کنید آیا کسـی که امید به شفاعت مولای متقیان دارد، نامی غیر از نام مبارك او انتخاب می کند؟!(۱۱۳)

اگر علی اکبرعلیه السلام زنده بود، در این مصیبت خون گریه می کرد

یحیی مازنـدرانی گویـد: مـدّت زیادی در مدینه بودم و منزل من نزدیک به خانه ای بود که زینب دختر علی علیهما السـلام در آن سـکونت داشت. هنگامی که دختر علی علیه السـلام می خواست به زیارت قبر جـدّش رسول خداصـلی الله علیه وآله برود، شـب حرکـت می کرد و امـام حسن علیه السـلام درطرف راست و امـام حسـین علیه السـلام در طرف چپ و پـدرش علی علیه السـلام در جلو او حرکت می کردند، وقتی نزدیک به قبر شـریف می رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر می آمد و چراغِ داخل حرم را خاموش می نمود. امام حسن علیه السـلام از پـدر سؤال کرد: چرا چراغ را خاموش می کنی؟ آن حضـرت فرمود: «به خاطر اینکه نگاه شخصی (نامحرم) به خواهرت زینب علیها السلام نیفتد.(۱۱۴)

به راستی که بهترین الگو برای جـامعه اسـلامی و بـانوان محترم، عمّه سادات حضـرت زینب علیها السـلام است؛ زیرا این بانوی بزرگ اسـلام به حقّ قهرمـان بوده؛ چه اینکه در عین رعـایت تمـام دسـتورات قرآن و عفیف بودن، رسـالت حماسه کربلا را به عهده می گیرد و اوّلین مرحله آن، صبر و بردباری اوست که زبانزد عام و خاص است. امّا رنج و مصیبت او چقدر زیاد است؟

حاج ملّا سـلطان علی روضه خوان تبریزی، که از جمله عُباد و زُهّاد است، می گوید: امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم و عرض کردم: مولای من! آیا آنچه در زیارت ناحیه مقـدّسه آمده: «فلأندبنّک صـباحاً ولأبکینّ علیك بدل الدموع دماً» صـحیح است؟ فرمود: بلی! عرض کردم: آن مصیبتی که در

سوگ آن به جای اشک، خون گریه می کنید کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبرعلیه السلام است؟ فرمود: نه، اگر حضرت علی اکبرعلیه السلام زنده بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد. عرض کردم: آیا آن مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمود: نه؛ بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود، او هم در این مصیبت خون گریه می کرد. گفتم: البته مصیبت سید الشهداعلیه السلام است؟ فرمود: نه، حضرت سید الشهداعلیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می کرد. پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: آن مصیبت اسیری حضرت زینب علیها السلام است.(۱۱۵)

روایت انگور

در «مدینه المعاجز» و «ضیاء العالمین» و «ذخیره الدارین» و «نفس المهموم» از ذفر بن یحیی از کثیر بن شاذان روایت شده که گوید: من در حضور حسین بن علی علیهما السلام بودم که فرزندش حضرت علی اکبرعلیه السلام در فصلی که انگور نبود، انگور درخواست کرد. امام حسین علیه السلام به استوانه مسجد دست برده و انگور و موز بیرون آورد و به فرزندش علی اکبرعلیه السلام داد و فرمود: آنچه نزد خداست از برای اولیای خود، بیش از اینها است. این روایت در «ناسخ التواریخ» و «اسرار الشهاده» و «فرسان الهیجاء» نقل گردیده است.

از آنجایی که حضرت علی اکبرعلیه السلام، در گذشته این جریان را از پدر مشاهده کرده بود، پس در روز عاشورا، هنگامی که تشنه گردید، نزد پدر آمد تا از طریق خارق العاده ای برایش آب فراهم نماید. آن حضرت به نور دیده اش فرمود: این مقام، مقام مجاهدت است و کارها باید از مسیر عادی انجام گیرد، این مقام تشنگی و شدت آن

است. پس آن حضرت به جوانش فرمود: برو به میدان که از دست جدّم سیراب می شوی.(۱۱۶)

جانشینان اهل کساء در صحرای کربلا

حماسه انسان ساز عاشورا، حادثه ای نیست که سابقه ذهنی و قبلی نداشته باشد؛ بلکه یکی از وقایعی است که قبل از رخ دادن، از آن یاد شده است. وجود مقدّس خاتم الانبیاعلیه السلام به گونه ای عظمت واقعه کربلا و مظلومیت فرزند خویش را بیان کرده است. امیر المؤمنین علیه السلام نیز با عبور از زمین کربلا ـ و نقل مطالبی پیرامون آن حادثه، به این واقعه مهم اشاره می فرماید.

برحسب ظاهر، چهار نفر از اهل کساء در کربلا ـ نبودند؛ ولی شبیه ترین به آنها در کربلا حضور داشته و سید الشهداءعلیه السلام را یاری نمودند، و آن چهار نفر که شبیه با چهار نفر اهل کساء بودند، از این قرار هستند:

۱ - حضرت علی اکبرعلیه السلام، شبیه رسول خداصلی الله علیه وآله این آقازاده با وجود آن همه معرفت و کمال و اعتقاد راسخی که داشت، در کربلا، با نهایت عشق و ایمان به امام زمان خود، از دین و قرآن حمایت کرد.

این بزرگوار شبیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود؛ زیرا امام درباره او فرمود: شبیه ترین مردم به پیغمبرصلی الله علیه وآله از جهت خَلق و خُلق و منطق، حضرت علی اکبرعلیه السلام است. همچنین فرمود: هرگاه مشتاق دیدار جدّم پیغمبرصلی الله علیه وآله می شوم، به علی اکبرعلیه السلام نگاه می کنم.

۲ - حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام، شبیه امیر المؤمنین علیه السلام این آقازاده شبیه ترین فرد به وجود مقدّس علی بن ابی طالب علیه السلام بود. امیر المؤمنین علی علیه السلام جانش را فدای جان رسول خداصلی الله علیه وآله نمود، حضرت ابوالفضل علیه السلام هم در کربلا،

جانش را فدای حضرت سید الشهداعلیه السلام کرد، امیر المومنین علیه السلام سقّا و علمدار لشکر پیامبرصلی الله علیه وآله بود و با فرق شکافته از دنیا رفت، حضرت ابوالفضل علیه السلام هم سقّا و علمدار لشکر حضرت سید الشهداعلیه السلام بود و با فرق شکافته از دنیا رفت.

۳- حضرت زینب کبری علیها السلام، شبیه حضرت فاطمه زهراعلیها السلام هرچند آن بانوی بزرگ اسلام، به حسب ظاهر در کربلاـ نبود؛ ولی زینب کبری علیها السلام دست پرورده حضرت زهراعلیها السلام و امیر المؤمنین علی علیه السلام در کربلا حضور داشت. وجود مقدّسه حضرت زهراعلیها السلام از حریم ولایت دفاع کرد، حضرت زینب علیها السلام هم در کربلا، از حریم ولایت دفاع نمود.

۴- حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام، شبیه امام حسن مجتبی علیه السلام هرچند که سبط اکبر، کریم اهل بیت: امام حسن مجتبی علیه السلام در کربلا نبود؛ ولی شبیه ترین فرد به آن امام؛ یعنی حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام در کربلا حضور داشت و از عموی غریب و مظلوم خود دفاع کرد و جانش را در راه او فدا نمود.(۱۱۷)

ویراستاری آقای فیض پور تحویل در تاریخ ۱۷/۸/۸۸

ارسال جهت چاپ در تاریخ ۵/۱۲/۸۸

پی نوشت ها

۱) عثمان در سال سی و پنج هجری به قتل رسید.

۲) منتخب التواریخ، ص ۲۷۲.

۳) به کنیز هنگامی ام ولد گفته می شود که از مولای خود دارای فرزند باشد.

۴) زندگانی علی اکبر، ص ۱۸.

۵) تاریخ الأمم والملوك، ابن جریر طبری، ج ۶، ص ۲۶۰.

۶) المنتخب، ابن جریر طبری، ج ۱۲، ص ۱۹.

۷) المنتخب، ابن جریر طبری، ج ۱۲، ص ۸۸.

۸) التاریخ، ص ۱۰۸.

۹) تذکره الخواص، ص ۱۵۶.

۱۰) مجالس الصدوق، مجلس ۳۰، ص ۹۳.

۱۱) نور الابصار، ص ۱۹۴.

۱۲) المنتخب، ص ۲۰.

۱۳) الارشاد،

ج ۲، ص ۱۱۰.

۱۴) تذکره الخواص، ص ۲۷۷.

۱۵) منتخب التواریخ، ص ۲۴۳.

۱۶) سوره زخرف، آیه ۳۱.

۱۷) زندگانی حضرت علی اکبر، ص ۱۱۱؛ الشجره المبارکه، فخر رازی، ص ۷۲.

۱۸) الشجره المبارکه، ص ۷۱.

۱۹) زندگانی حضرت علی اکبر، ص ۶۱۵.

۲۰) منتخب التواریخ، ص ۲۷۱.

۲۱) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴.

۲۲) منتخب التواریخ، ص ۲۷۲.

۲۳) علی اکبر شبه المصطفی، صص ۳۵ - ۵۲.

۲۴) بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۸؛ در روایت آمده: «امام شب عاشورا جایگاه اصحاب را به آنها نشان داد».

۲۵) مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴.

۲۶) فرسان الهیجاء، شیخ ذبیح اللّه محلاتی، ص ۲۹۷.

۲۷) آثار الباقیه، به نقل از زندگانی امام حسین، سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲۹) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴، به نقل تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳۰) فروغ ولایت، جعفر سبحانی، ص ۵۳۹.

۳۱) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۶۰ و ۶۱.

۳۲) منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۴۳۴.

۳۳) روضه الصفا، به نقل از ابصار العین، ص ۲۴۳.

۳۴) ترجمه مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۱۸؛ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۴۳۴؛ ترجمه فاجعه الطفّ، سید محمّدکاظم قزوینی، ص ۱۹۳؛ العوالم عبداللّٰه بحرانی، ص ۲۸۶.

۳۵) ارشاد شیخ مفید، ص ۱۱۰؛ مثیرالاحزان، ص ۶۸، لهوف سید ابن طاووس، ص ۴۷، متخب طریحی، ص ۴۳۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷.

۳۶) تذکره الشهداء، ص ۲۰۵.

۳۷) اسرار الشهاده، ص ۳۷۰؛ تذکره الشهداء، ص ۲۰۶.

۳۸) الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳۹) مصایب امام حسین، ص ۱۰۵، به نقل از کتاب روایت کربلا.

۴۰) علی اکبر، سید عبد الرزاق مقرم، ص ۹۹.

۴۱)

المنتخب شیخ فخزالـدین طریحی، ج ۲، ص ۴۳۱. نـاگفته نمانـد: اکثر مورّخان، شـهادت حضـرت علی اکبر را قبل از قمر بنی هاشم می دانند.

۴۲) المواعظ، شیخ جعفر شوشتری، ص ۹۶.

۴۳) قیام حسین، سید جعفر شهیدی، ص ۱۸۵؛ الوقایع والحوادث، ملبوبی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴۴) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۷۰ – ۷۲.

۴۵) معالی السبطین، ص ۴۰۳؛ قمقام زخّار، فرهاد میرزا، ج ۲، ص ۶۵۳.

۴۶) معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۰۳.

۴۷) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۷۴.

۴۸) معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۴.

۴۹) سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۵۰) معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۵.

۵۱) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۵۲) ترجمه العباس، مقرّم، ص ۲۴۵.

۵۳) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۸۶.

۵۴) تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳.

۵۵) ترجمه مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۱۶.

۵۶) منتخب التواریخ، ص ۲۶۹.

۵۷) ترجمه العباس، مقرّم، ص ۲۸۹.

۵۸) لهوف، سید بن طاووس، ص ۴۸.

۵۹) بطل العلقمی، مظفّر، ج ۳، ص ۴۲۹.

۶۰) المنتخب طریحی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۶۱) ثعلبیه دهی است در راه مکّه که خراب شده است.

۶۲) قیلوله به خوابیدن هنگام ظهر گویند.

۶۳) ناسخ التواریخ، سپهر، ج ۲، ص ۱۳۲.

۶۴) روضه الواعظین، نیشابوری، ص ۱۸۳.

۶۵) بنابر نظر مشهور.

۶۶) منتخب التواریخ، ص ۲۶۵.

۶۷) سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۱۵۷.

۶۸) الاحتجاج، ج ۲، احتجاج امام حسین بر معاویه؛ کتاب سلیم بن قیس الکوفی، ص ۲۰۶.

۶۹) انساب الاشراف، ص ۳۱۷.

۷۰) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۹.

۷۱) تاریخ تحلیلی اسلام، شهیدی، ص ۱۷۴.

۷۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۷۵.

۷۳) علی اکبر شبه المصطفی، صص ۷۷ – ۸۴.

۷۴) سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۷۵) زندگی حضرت علی اکبر، ص

.۷۸

۷۶) برگرفته از مقاله سید عباس حسینی در روزنامه ۱۹ دی به تاریخ ۷/۱۱/۸۶.

۷۷) زندگی حضرت علی اکبر، صص ۸۴ – ۸۹.

۷۸) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ترجمه اعلام الوری، ص ۳۴۵؛ تظلم الزهراء، ص ۲۴۶.

۷۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۰۵؛ مثیر الاحزان، ص ۶۸؛ لهوف، ص ۴۷؛ اقبال الاعمال، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۵.

۸۰) روضه الواعظین، ص ۱۸۶. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۲، به نقل از کتاب علی اکبر شبه المصطفی، ص ۹۶.

۸۱) شعبی مطابق نقل تذکره الخواص ابن جوزی، ص ۲۵۵.

۸۲) منتخب التواریخ، ص ۲۶۹.

۸۳) لهوف، ص ۴۷.

۸۴) تذکره الشهداء، ص ۱۹۸.

۸۵) فرسان الهیجاء، محلّاتی.

۸۶) مقاتل معتبر نوشته اند: امام حسین فوراً به فرزند خود اجازه میدان داد، آیا جهت آن، چه بوده است؟ ممکن است چون فرزند خودش بود، می خواست بدون مهلت برای پروردگار فدا کند. و شاید طاقت نداشت آن حالت فرزندش را مشاهده کند، سحاب رحمت، ص ۴۵۹.

۸۷) سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

۸۸) نفس المهموم، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۸۹) سحاب رحمت، ص ۴۵۹.

۹۰) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۰. و به همین مضمون ریاض القدس، ج ۲، ص ۷، به نقل از سحاب رحمت، ص ۴۶۰.

۹۱) انوار الشهاده، ص ۱۵۱.

۹۲) الدمعه الساکبه، ص ۳۰۱. وقایع الایام، ص ۴۴۵.

۹۳) تذکره الشهداء، ص ۱۸۹.

۹۴) زندگی حضرت علی اکبر، ص ۸۷.

۹۵) جلاء العیون، ص ۶۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴؛ لهوف، ص ۴۸؛ و کتب دیگر.

۹۶) ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج ۲، ص ۲۴.

۹۷) تذکره الشهداء، شریف کاشانی، ص ۲۱۳.

۹۸) بحار

الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۶؛ کامل الزیارات، ص ۸۸.

۹۹) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴۵، به نقل از ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۶۰.

۱۰۰) تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۴۱.

۱۰۱) امالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۲.

۱۰۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

۱۰۳) معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۵.

۱۰۴) معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۱۵.

۱۰۵) جستجوی حقّ در بغداد، مقاتل بن عطیه بکری، ص ۱۱۲.

۱۰۶) تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۱۰۷) مناقب خوارزمی، ص ۱۱۰؛ ینابیع المودّه، ص ۹۰؛ تاریخ سیوطی، ص ۷۳ .

۱۰۸) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴۸.

۱۰۹) المواعظ، شیخ جعفر شوشتری، ص ۱۳۰.

۱۱۰) نقش عایشه در اسلام، ج ۳، ص ۲۷۹.

۱۱۱) معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۸.

۱۱۲) شرح الاخبار، ص ۱۰۴.

۱۱۳) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۵۲.

۱۱۴) زینب الکبری، نقدی، ص ۲۲.

۱۱۵) شیفتگان حضرت مهدی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۱۱۶) اسرار الشهاده، فاضل دربندی، ص ۳۷۶، به نقل از علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۶۹.

۱۱۷) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۶۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

